



۱۲۱۹۲

عروض سلفی

تصحیح

مولانا مولوی نصیر الدین صاحب نشی فاضل

صدر مدرس السنۃ شرقیہ اسلامیہ ملی سکول لاہور

بفراش

شیخ مبارک علی تاجر کتب

اندرون لوہاری دروازہ لاہور

۱۹۳۲ء

عالمگیر لیکچرک پریس لاہور میں باہتمام حافظ محمد عالم پرنٹر چھپوایا

کتابخانہ خصوصی
غلام حسین - سرور

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل علم العروض ميزان الاشعار والصلوة على صاحب ديوان الرسالت و
اهل بيت الالهة اما بعد بدان که باعث بریں تالیف آن بود که گاهی با اصحاب از کتب عروض
مباحثه کرده می شد در هر دقیقه نکته می طلبیدند و بر هر ماعادلی عقلی یا نقلی می شنیدند که آن نکات
و دلائل تمامها در پنج کتاب این فن از تصانیف عربی و فارسی متقدمان و متاخران نبود بحکم آنکه
العلم صید و الکتابة قید خواسته شد که بهجت حفظ آن سخنان رساله ترتیب داده شود - نظم

که در آن سر بر سخن باشد گر چه متن است شرح فن است
التماس از مستفیدان آنست که چون ازین مائده فائده بردارند بعضی را بدعائی خیر یاد آرند بالله
والتوفیق - فصل در تعریف شعر و بیان شاعر بدانکه شعر در لغت دانستن و در یافتن است و در
اصطلاح سخن است موزون که دلالت بر معنی و قافیه داشته باشد و قائل قصد موزونی آن سخن
کرده باشد سخن را بموزون قید کرده شد از آن که سخن ناموزون را شعر نگویند و سخن موزون را
بدلالت بریں معنی قید کرده شد از آنکه سخن موزون بے معنی را شعر نگویند و قافیه داشته باشد
گفته شد از آنکه سخن موزون دال بر معنی بے قافیه را نیز شعر نگویند و قائل قصد موزونی آن سخن کرد
باشد اگر کلامی موزون واقع شود و قائل قصد موزونی آن کلام نکرده باشد آن را شعر
نگویند در اصطلاح پس آنچه در قرآن و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم موزون واقع
شده است شعر نباشد قوله تعالی جل جلاله ثم اقرتم و انتم تشهدون - ثم انتم هولاء تقتلون
و قوله صلی الله علیه و آله و سلم الکرم الکرم اگر چه در قرآن بر وزن فاعلاتن فاعلاتن
فاعلاتن واقع شده است او در حدیث بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن آچون قائل

شعر بکسر سخن و مقفیه استن ۲ ج ۲۵ ص ۱۵۰ اتفاق جمعی است بر کسری ۲۵ یوسف ابن یعقوب ابن ابراهیم ۱۲

قصد موزونی آن نکرده است آن را شعر نمی گویند و اطلاق شعر بر قرآن و حدیث روانیست
و ابوالحسن اخفش نحوی رحمه الله علیه گفته است که شاعر بمعنی صاحب شعر است - یعنی خداوند
شعر همچنانکه نامر بمعنی صاحب تمر است یعنی خداوند خرما این بر تقدیر نیست که شاعر مشتق بود از
شعر بمعنی اصطلاحی یعنی کلام موزون چنانکه گفته شد و اگر شاعر مشتق بود از شعر بمعنی لغوی شاعر
داننده و دریا بنده باشد بعضی گفته اند که شاعر را از آن جهت شاعر گویند که او در می یابد
نوعی از کلام را و قادر است بر ترکیب آن که آن نوع کلام را غیر او در نمی یابد قادر نیست بر ترکیب
آن و بعضی از اصحاب تواریخ گفته اند که اول که شعر گفت آدم بود صلوة الله علیه و یگویند که لغت
آدم با اتفاق اهل علم سریانی بوده و شعر عربی که بآدم نسبت میکنند ترجمه شعر نیست که به لغت سریانی گفته
است در مرثیه هابیل در آن وقت که قایل هابیل را کشت و قاسم بن سلام بغدادی
رحمة الله علیه که پیشه ائے اصحاب تاریخ است گفته است که اول کسی که شعر عربی گفته یعرب
بن قحطان بود که از فرزندان نوح پیا میسر است صلوة الله علیه و اکثر برانند که اول بار کسی که
شعر فارسی گفته است بهرام گور است و بیت او این است - شعر

منم آن بیل دمان و منم آن شیر ملیه نام بهرام من و کنیتیم بوجبله
و بعضی گفته اند اول شعر فارسی ابو حفص حکیم سعدی گفته است و صغیر مضعی از سمرقند است و ببتش
اینست - شعر

آهوه کوهی در دشت چگون بودا چوں ندارد یار بے یار چگون رودا
و بعضی گفته اند که اول کسی که در فارسی قصیده گفته است و بنیاد داجی کرده رودکی بوده است
و مطلع قصیده مع چند شعرش اینست نظم قصیده یو جوئی مولیاں آید ہی ۱۰ یوئی یار مریاں آید ہی ۱۰
شاه سرو است و بخارا بوستان ۱۰ سرو سوی بوستان آید ہی ۱۰ شاه ماه است و بخارا آسمان ۱۰ ماه سوی
آسمان آید ہی ۱۰ ای بخارا شاد باش و دیزی ۱۰ شاه سویت میهمان آید ہی ۱۰ فصل

۱۰ از شعر جز گویند بضم میم فتح را بے نقطه و فتح جیم و تشد در ائے بالنقطه ۱۰ سریانی بضم شین بے نقطه و سکون راء
بے نقطه و بائے بے نقطه تحتانی ۱۲ یعرب بائے بے نقطه تحتانی و سکون عین از اول حضرت نوح
علیه السلام ۱۲ خطان بفتح قاف سکون حاء بے نقطه و سکون طاء و نون نام نایض است ۱۲ سعدی
بضم سین بے نقطه و سکون عین بے نقطه و دال بے نقطه نام حکیم است سمرقندی ۱۰

در بیان حاجت بعلم عروض و واضح و وجه تسمیه آن چون شعر کلانی است موزون و هر موزونی را
ناچار است از میزانی تا زیادت و نقصان آن بآن میزان توان دانست و میزان شعر بحسب
عروض معلوم میشود پس هر کس که در باب شعر دخل می کند خواه بگفتن شعر خواه بشناختن
آن بر او لازم باشد که عروض بداند و بدانکه استخراج علم عروض خلیل بن احمد بصری رحمه الله علیه
کرده است و چنین میگویند که خلیل بن احمد در سه بردگان قصاری میگذشت آواز کو به نصاری
شنید و چون آن صوفی بود متجاذب و ایقاعی متناسب بنظر گرفت و الله من هدایتی یعنی سوگند
بخدای که ظاهر میشود از این صورت چیزی و او را منشاء استخراج علم عروض همان صورت شد و
و نام کردن این علم بعروض اقوال بسیار است بعضی میگویند که خلیل بن احمد در مکه مبارک ادا
الله تعالی شعر فای بود که باین علم ملهم شد و یکی از اسماء مکه عروض است این علم را باسم مکه خوانده بجهت
تیمن و تبرک بعضی گویند عروض یعنی طرف است و چون این علم طرفی بعضی از علوم بود آن را عروض نا
کردند و بعضی میگویند که در ترکیب این سه حرف که عین در او صادر است معنی کشف و ظهور است و چون
باین علم ظاهر و پیدایش و وزن صحیح و وزن غیر صحیح پس از این جهت این را علم عروض نام نهادند و بعضی
میگویند که عروض در لغت راه کشاده دو کوه است و همچنانکه از راهی که در کوه است بموضع می
توان رسید این علم نیز طریق معرفت شعر مستقیم و مقیم است و بدانستن او بکلام موزون ناموزون
می توان رسید پس باین مناسبت این علم را عروض نامیدند و بعضی میگویند که عروض یعنی
منبع و ابرست و همچنانکه در ابر و آنچه از او پیدا می شود نفع بسیار است و این علم نیز نفع بسیار است
پس باین مشابعت این علم را عروض گفتند و بعضی میگویند که چون جزء آخر مصراع اول بیت را
عروض می گویند چنانکه بعد از این معلوم شود و این علم مشکل است بر معرفت آن جزء آخر پس این علم را
باسم آن جزء آخر نامیدند چرا که آن جزء و کثیرات و قوع است و در بیان عروض بیان بسیار مذکور میشود
عروض این بیت چنین است و عروض آن بیت چنان و بعضی میگویند و عروض فعل است
بمعنی مفعول یعنی معروض و این علم را از آن جهت عروض نامیدند که معروض علیه شعر است
و همچنانکه بعضی عروض ظهور و آشکارا است و معنی عروض در کشتن جل سوارض با کسی بر این کردن کتاب با یکدیگر
و معنی عروض در هنده و شکر معنی عروض بکسریم و فتح دال نقطه جام و کثیر را در آن عرض کند ۱۲

یعنی شعر را بر این عرض می کنند تا موزون از ناموزون جدا شود و بعضی این وجه را ترجیح کرده اند و بعضی
وجه اول را فصل در بیان موزون از ناموزون و معنی تقطیع بیت و کیفیت آن بدانکه وزن سنجیدن
کلانی است بمیزان بحر یا از بحرهای شعر که مقرر کرده اند پس هر چه بمیزان بحر از بحر راست باشد
آن موزون است و آنچه بمیزان بحر راست نباشد ناموزون است و این سنجیدن را تقطیع
گویند و در اصطلاح عروضیان تقطیع بیت چنان است که الفاظی که در آن بیت است از یکدیگر
جدا سازند و وجهی که بر مقداری از آن برابر باشد در وزن با جزای آن بحر که این بیت در آن
بحر است و مناسبت است بمعنی لغوی تقطیع که پاره پاره کردن است و در تقطیع عدد حروف و حرکت
سکون معتبر است و خصوصیت حروف و حرکت که فتح و کسره و ضمه است یعنی زبر و زیر و پیش
و خل ندارد و مثلاً لفظ طوطی و بلبل بر وزن فعلین باشد و هر حرف که بتلفظ در آید آن معتبر باشد
در تقطیع اگر چه در کتابت نباشد و هر حرف که بتلفظ در نیاید آن معتبر نباشد و تقطیع اگر چه در کتابت باشد
و حروف ملفوظه غیر مکتوبه و مکتوبه غیر ملفوظه بعد از این تفصیل بیان کرده خواهد شد و سبب آنکه بنائی
تقطیع بر ملفوظ است نه بر مکتوب می باشد که حروف مصرعی زیادت باشد از مصرعی با آنکه هر دو
مصرع بر یک وزن باشد چنانکه شعر شست سرور اهل کرم مجلس خاص دو خوان خوان دو سه
خوان خواست خوان چه خوان که نخواست مصرع اول بست و دو حروف است و مصرع دوم
چهل و سه حرف و بدانکه وزن نوین را عروضیان ظاهر می نویسند تا ملفوظ و مکتوب او را در آن شعر
یکسان باشد و التباس نشود فصل در بیان حروفی که ملفوظ اند و مکتوب نه از آن جمله یکی الفی است
که از اشباع بفتح الف یعنی از کشیدن فتحه و حاصل شود پنجو آید و آید که بر وزن فعلین است و در
تقطیع دو الف نویسد اول متحرک دوم ساکن بدین صورت فعلین و آید فعلین و دیگر دو و لیست
که از اشباع ضم و حاصل شود پنجو و او طوایس که بر وزن فعلان است و در تقطیع دو و او
نویسد اول متحرک دوم ساکن بدین صورت و او دو فعلان طو و دو فعلان و دیگر یائی است
که از اشباع کسره شود چنانکه کسره من بیدل را کشند و وجهی که بعد از وزن یا ملفوظ شود و در تقطیع
سازد اگر چه مشهور آنست که همیشه ساکن است و متحرک را محصوره میگویند و عروضیان الف را ساکن متحرک بنویسند برائے
تصریح مقصود و اشباع بکسر الف و سکون شین بمعنی کشیدن اے چیز که میکشد ۱۳

این یا نوشته شود بدین صورت یعنی بیدل مفاعیلن و این یا رایائی بطنی گویند و بطن
در لغت شکم بود همچنین در بعضی الفاظ عربی الف و او یا ملفوظ شود و مکتوب نباشد همچو الف
الله و هذا و ذاك و داوله و یائے به و غیر آن و دیگر حرفیست که در حرف مشد است همچو خرم و فرخ
که بر وزن فعلن است و در تقطیع آن را دو حرف نویسد اول ساکن دوم متحرک بدین صورت
خرم فعلن فرخ فعلن فصل در بیان الف و او و یائے مکتوب به غیر ملفوظه اما الف وصل
است و قتیکه در میان مصراع واقع شود و حرکت او را بحرف پیش از او دهند و الف ملفوظ نشود
ازین جهت او را الف وصل میگویند که حرف پیش از او حرف بعد از او متصل میشود و تلفظ
چنانکه شعر و سیفی سیه از کاکل مشکین توشد و در تقطیع این الف نوشته نشود بدین صورت
روز سیفی فاعلاتن سیه ز کافلاتن کل مشکین فاعلاتن نت شد فعلن و اگر الف ملفوظ شود ساقط
نشود و در تقطیع چنانکه بود فریاد سیفی در غمت از دست تنهایی و تقطیعش بود فریاد
مفاعیلن و سیفی در مفاعیلن غمت از دست مفاعیلن و تنهنائی مفاعیلن و انا و ادسه نوع
است یک و ادعطف است و آن و اولیت که در میان دو کلمه باشد همچون دل و جان این
و آن و در کلام فارسی بیشتر چنانست که ماقبل و ادعطف یعنی حرف پیش از او بقصه ملفوظ
میشود و او ملفوظ نمی شود چنانکه دل و دلدار صبر و طاقت کو و در تقطیع نوشته نمی شود
بدین صورت دل و دلدار فاعلاتن ر صبر طامفاعلن وقت کو فعلن و اگر او ملفوظ شود ساقط در
تقطیع چنانکه گل و گل می باید و دیدار یار و تقطیعش گل و گل می فاعلاتن باید و وی
فاعلاتن و اریار فاعلاتن و دیگر و او بیان ضمه است و آن و او است که دلالت میکند
بر آنکه ماقبل او ضمه دار و مثل دو و تو و چو و همچو که بیشتر آنست که این و او ملفوظ نمی شود چنانکه
و همچو تو کو و در و در و دیگر و در تقطیع نمی شود بدین صورت همچو که مفتعلن در و در
مفتعلن و دیگری فاعلن و اگر ملفوظ شود ساقط نشود و در تقطیع چنانکه دیگری در و در و در
مثل تو و تقطیعش دیگری در فاعلاتن و در و در کو فاعلاتن مثل تو فاعلن و دیگر و او اشام ضمه است
و ان و ادیست که بعد از خاء مفتوح است اما فتحه خا خالص نیست بلکه بوی از ضمه دارد و اشام
درین مصرع اگر بجائے لفظ مثل لفظ همچو می آورد و قیل مثل اول می شد و منه و مگر در لفظ خویش و خویشتن که بعد از خائے
مکتوب است ظاهر آن ۱۲

در لغت بویانیدن است و ازین جهت او را و او اشام ضمه میگویند چنانکه خواب و خور
خواجه من خوش بود و در تقطیع نوشته نمی شود بدین صورت خاب خسته مفتعلن حاجی من مفتعلن
خس بود فاعلن و انا یا رایائی بیان حرکت است و آن با است که با خر کلمه نمی پیوند و تا دلالت کند
بر آنکه ماقبل با متحرک است و آن حرکت با فتحه بود و همچو خنده و گریه و نه مانند آن یا کسره بود
همچو که و چه و سه مانند آن پس اگر این با در میان مصراع واقع شود و ملفوظ نشود ساقط شود
و در تقطیع چنانکه گریه کردم فاعلاتن خنده کردی فاعلاتن و چنانکه گریه کردید مفاعیلن چچی گوید
مفاعیلن و اگر ملفوظ شود حرکت کسره بجائے او با نویسند و در تقطیع بدین صورت گریه من مفتعلن
خنده او مفتعلن و اگر در آخر مصراع واقع شود در حساب حرف ساکن باشد چنانکه غنچه پیش
غنچه پیش و همت لب بسته و تقطیعش غنچه پیشی فاعلاتن و همت لب فاعلاتن بسته فعلن
بائی بسته در برابر وزن فعلن است و گاه باشد که این با در میان مصراع در برابر حرف
ساکنی از میزان واقع شود و ساقط نشود و در تقطیع چنانکه خنده چه کنی بگریه من تقطیعش
خنده ج مقول کنی بگریه مفاعلن بی من فعلن و انا یا رایائی ساکن است که پیش از الف متحرک
واقع شود و ملفوظ نشود چنانکه سیفی از عشق او جدا نشی و در تقطیع نوشته نشود -
بدین صورت سیف از عشق فاعلاتن ق او جدا مفاعلن نشین فاعلاتن و بعضی این صورت را از قبیل
اسقاط الف وصل میدانند و میگویند که حرکت الف بی منتقل میشود و الف ساقط میشود
و این مصراع را چنین تقطیع کرده میشود که سیف از عشق فاعلاتن و مقوی این سخن است در اکثر
کتابهای عروض معتمد علیه گفته اند که مثال یائی مکتوب غیر ملفوظ فی دکی و یچی است اگر
بیان نویسند و یچی مثال دیگر نیارده اند اگر درین صورت یا افتادی یا بستی که مثال دیگر آورده اند
که در کلام بسیار واقع است و محتاج نشدند به مثالی که در غایت کی است و نیز آنکه اگر
اسقاط یار را در ادوات تنه چه تفاوت می کنند که بعد از الف وصل باشد یا حرف دیگر پس یا بستی
همچنانکه گفته اند و است که بر وزن فاعلاتن باشد گفته جعفر را بود که بر وزن فاعلاتن بودی
گریه کردم خنده کردی من گریه نمودم شما که خواب خنده کردی را ۱۲ اینجا با در برابر مقول واقع شده است که این و او
جونی است ساکن از میزان است ۱۲ شیخ پاره ۱۳ یعنی این سخن که این رت از قبیل اسقاط الف وصل است ۱۴ سج پوران ۱۵

و نیست بر وزن مفعولاتن است و اگر یا مفعول نشود و ساقط نشود و در تقطیع چنانکه **ه** هست سیفی
از دعا گویند یا مجوزاً را و تقطیعش هست سیفی فاعلاتن از دعا گو فاعلاتن یا مجوزاً فاعلاتن زار و
فاعلن فصل در بیان وزن ساکن بعضی از حروف ساکن مکتوب که در تقطیع ساقط شوند یا
متحرک شوند و یا همچنانکه ساکن معتبر باشد بدانکه هر وزن ساکن که بعد از حرف مد باشد و حروف
مد و او ساکن ماقبل مضموم و الف ساکن ماقبل مفتوح و یاء ساکن ماقبل مکسور است همچو لفظ چون
جان و چین اگر در میان مصراع واقع شود ساقط می شود و در تقطیع چنانکه چون کنم و جان کنم چین
روم هر سه عبارت بر وزن فاعلن باشد و در تقطیع این صورت نوشته شود که چون کنم فاعلن جان کنم چی روم
فاعلن و اگر در آخر مصراع واقع شود در حساب حرف ساکن باشد چنانکه **ه** ای قد و بجوی
توسر و روان تقطیعش ای قد و ل فاعلاتن جوی توسر فاعلاتن وی روان فاعلاتن ل و ن روان
در برابر تاء فاعلات و اگر اول حرف مد باشد دوم نون نباشد همچو بار و نور و عید و یا دوم نون
باشد اول حرف مد نباشد و همچو امن و عون و عین و یاء بیخ کدام نباشد همچو شکر و آن و ساکن در میان
مصراع واقع شوند ساکن دوم متحرک شود چنانکه با و شود امن جو و شکر گو همه بر وزن فاعلن باشد
چرا که در وزن شعر دو ساکن در میان مصراع مملو و محسوب نباشد مگر الف و نون هر دو بجائی یک
ساکن اند بجهت خفت حرف مد بانون ساکن در تلفظ و اگر در آخر مصراع واقع شوند در حساب و
ساکن باشد چنانکه گویی یا ر و ملک امن و بجائی شکر همه بر وزن فاعلات باشد و اگر بعد از
حرف مد و حرف ساکن واقع شوند همچو کار و گوشت و گشتا سپ و مانند آن و در میان مصراع
باشد اگر آن دو ساکن در برابر یک متحرک باشند ساکن اول متحرک شود و ساکن دوم ساقط شود و در
تقطیع چنانکه **ه** کار و برکش گوشت بر گشتا سرب را تقطیعش کار و برکش فاعلاتن گوش برکش
فاعلاتن تاس را فاعلن و اگر آن دو ساکن در برابر و متحرک باشند هر دو ساکن متحرک شوند چنانچه
ه رزم شود کار و چون بزم شود گوشت کو تقطیعش رزم شود مفتعلن کار و چون مفتعلن بزم شود مفتعلن
گوشت کو مفتعلن و اگر سه ساکن در آخر مصراع باشند ساکن آخرین ساقط شود و در تقطیع چرا که در

ه یعنی در صورتیکه یائی ساکن پیش از الف وصل واقع شود مملو نشود ۱۲ رحمة الله

ه یعنی همین لفظ را مثال نمود و تاء که بائی ساکن پیش از الف متحرک واقع نموده مملو نشود ۱۲

اوزان شعر هیچ جا سه ساکن جمع نشود چنانکه **ه** تا چو سیفی تنوای شمع مرا سرگرمیت تقطیعش
تا چو سیفی فاعلاتن بت ای شمع فاعلاتن عمر سر فاعلاتن گرمی فصل در بیان اجزای میوه
بیت بدانکه میزان بیت مرکب است از ارکان و ارکان مرکب اند از اصول و اصول که ارکان
از ان مرکب است منحصر اند در سه چیز سبب دو تد و فاصله و سبب بر دو انواع است
سبب خفیف و سبب ثقیل سبب خفیف کلمه دو حرفی را گویند که اول او متحرک باشد
و دوم او ساکن همچو لم و سبب ثقیل کلمه دو حرفی را گویند که هر دو متحرک باشد همچو ر م و اول را
خفیف دوم را ثقیل از بهر آن گفتند که هر یک متحرک و یک ساکن در گفتن سبکتر است از دو
متحرک و خفیف در لغت سبک است و ثقیل گراں و تند نیز بر دو نوع است و تند مجموع و تند
مفروق و تند مجموع کلمه سه حرفی را گویند که دو حرف اول او متحرک بود و حرف آخر او ساکن
همچو علی و چهل هر دو متحرک او بهم پیوسته بودند مجموع گفته اند که جمع در لغت گرد آوردن
است و تند مجموع را تند مفروق نیز گویند و قرن در لغت پیوسته چیزهای پیچیده بود و تند
مفروق کلمه سه حرفی را گویند که حرف اول و آخر او متحرک بود و حرف میانه ساکن همچو راس
و چون هر دو متحرک را آواز هم جدا بود و تند مفروق گفته اند که فرق در لغت جدا کردن است و فاصله
نیز بر دو نوع است فاصله صغری و فاصله کبری و فاصله صغری کلمه چهار حرفی را گویند که سه
حرف اول او متحرک بود و حرف آخر ساکن همچو جبل تنوین و فاصله کبری کلمه پنج حرفی را گویند که
چهار حرف اول متحرک بود و حرف آخر ساکن همچو شکمش و چون صغری در لغت خوردن است و کبری
بزرگ تریس کلمه چهار حرفی را فاصله میگویند بصدا بی نقطه و کلمه پنج حرفی را فاصله میگویند بضاد
بناقطه بجهت آنکه بیک حرف زیادت است از فاصله و فضل در لغت افزودن آمدن بود و این چنان
میگویند که هر دو را فاصله گویند بضاد بناقطه و اول بصغری و دوم را کبری قید کنند
همچنانکه فاصله بضاد بی نقطه را قید میکنند و بعضی فاصله را از اصول می شمارند و فاصله صغری
را مرکب از سبب ثقیل و سبب خفیف میدانند و فاصله کبری را مرکب از سبب ثقیل و سبب
خفیف میدانند و فاصله کبری را مرکب از سبب ثقیل و تند مجموع مثال مجموع این شش
اهل بحرین این ترکیب است که لم اعلی راس جبل ستمگه و در فارسی هر یک از این دو ترکیب

از سر کوته و فاقه می نگذری و جز رخ اهل صفا کسی ننگری به تقدیم و تدمروق بر و تد مجموع
فصل در بیان وجه تشبیه بیت و اجزای آن بدانکه بیت را از آن جهت بیت گویند که بیت در لغت
خانه است و بیت شعر را به بیت شعر تشبیه کرده اند یعنی خانه که از موئے و پلاس بود و ابو العلام
معری رحمه الله که اکابر شعرائی عرب است گفته است الحسن یظهر فی البیتین رونقه بیت
من الشعر و بیت من الشعر یعنی رواج و خوبی در دو بیت ظاهر میشود و یک بیت شعر و یک
بیت شعر و بعضی گفته اند که وجه مشابَهت میاں این دو بیت عزت و اعتبار است یعنی همچنانکه
خانه را پیش مردم عزت و اعتبار است بیت شعر را نیز پیش مردم عزت و اعتبار است چنانکه در میان
عرب شهر است که رت بیت شعر خیر من بیت و بعضی بسان بیت شعری که بهتر است از خانه
ز و بعضی گفته اند که وجه مشابَهت آنست که همچنانکه خانه بر وضع و شکلی مخصوص است
که هرگاه که آن وضع تغییری یابد خانه بر حال خود نمی ماند و بیت نیز بر وضعی مخصوص است که هرگاه
که آن وضع تغییری یابد ناموزون می شود و بیت نمی ماند و بعضی گفته اند که وجه مشابَهت آنست
که همچنانکه خانه ابتدائی است که از بخادر می آیند و انتهائی است که با نخاساکن می شوند بیت را
نیز ابتدائی و انتهائی است و بعضی وجه مشابَهت آنرا ساخته اند که همچنانکه مخدرات صوریه در خانه
نشین خود ساخته جلوه گرمی با ششند در بیت نیز مخدرات معانی از پس پرده عبارت جلوه گر
اندر و بعضی گفته اند که همچنانکه صاحب خانه را بخانه انسی و قرار بیت و بیت را نیز به بیت
خود الفتی و خرسندی هست و چوں بیت را بخانه تشبیه کردند و خانه عریان صحرانشین مرکب از
رسمان و منج و ستون و پلاس است و بلغت عرب سبب رسمان بود و تد منج و فاصله ستون خیمه
پس نام اجزای بیت را بنام اجزای خانه خواندند و جز و در حرفی را سبب و سه حرفی را تد و چهار
حرفی را فاصله و پنج حرفی را فاصله گفته اند از آن جهت که کلمه دو حرفی بسبب کمی حرف ضعیف تر
است از کلمه چهار حرفی همچنانکه رسمان ضعیف تر از منج و منج از ستون و بعضی گفته اند که فاصله در لغت
جدائی میان دو دامن خیمه است و نیز فاصله بضا و با نقطه در لغت پلاسی بود که خانه با و پو شانند

یعنی در بیان آنکه خود حرف را بسبب و سه حرفی را تد و چهار حرفی را فاصله گفتند ۱۲

کلمه بفتح میم بفتح عین ممله تشدید و رای و کسر اد ۱۲ سنه

پس فاصله باین معنی یک از اجزای خانه باشد بلکه جز و عظم خانه فصل در بیان ارکان اصلی و
بدانکه ارکان که بخور از آن مرکب است منحصراًست در بشت فاعلن مفاعیلن مستعلن مفاعیلن
متفعلن فاعلن مفعولات یضم تا و ازین بشت رکن و دو رکن خماسی یعنی پنج حرفی که فاعلن مفاعیلن
است مرکب است از و تد مجموع و سبب خفیف پس اگر و تد مجموع مقدم باشد بر سبب فاعلن
شود و اگر بر عکس بود یعنی سبب خفیف مقدم باشد بر و تد مجموع فاعلن شود چه شک نیست
که چوں لن را بر فاعلن مقدم سازی و چنین گوئی که لن فاعلن فاعلن باشد یا عین را بر فاعلن
سازی و چنین گوئی که عین فاعلن فاعلن باشد و هر یک ازین دو رکن مرکب است از سه متحرک
و دو ساکن و از شش رکن باقی که بسا عی اند یعنی هفت حرفی دو رکن که آن مفاعیلن مستعلن است
مرکب است از و تد مجموع و دو سبب خفیف پس اگر و تد مجموع مقدم باشد بر هر دو سبب
خفیف مفاعیلن شود و اگر بر عکس بود یعنی هر دو سبب خفیف مقدم باشد بر و تد مجموع مستعلن
شود چه شک نیست که چوں عین را بر مفاعیلن مقدم سازی و عین مفاعیلن فاعلن مستعلن باشد
مفاعیلن برستف مقدم سازی و عین برستف گوئی بر وزن مفاعیلن باشد و در محبت و در بحر خفیف
مستعلن را مرکب دارند از و تد مفروق و دو سبب خفیف بر وجهی که تد مفروق در میان دو سبب
خفیف باشد و عین اورا از لام جدا نویسند باین صورت مستعلن تا معلوم شود که مس سبب خفیف
است و نفع و تد مفروق است و لن سبب خفیف و نیز این کتف این مستعلن و فاع فاعلن که
در بحر مضارع است و تد مفروق است آنجا که بخور دایره مشبیه را از یکدیگر جدا کرده شود ظاهر خواهد
شد انشاء الله تعالی و هر یک ازین دو رکن مرکب است از چهار متحرک و سه ساکن و دو رکن دیگر که آن
مفاعیلن و متفعلن است مرکب است از و تد مجموع و فاصله صغری پس اگر و تد مجموع مقدم باشد
بر فاصله صغری مفاعیلن شود و اگر بر عکس بود یعنی فاصله صغری مقدم باشد بر و تد مجموع متفعلن
شود چه شک نیست که چوں عین را بر مفاعیلن مقدم سازی و عین مفاعیلن فاعلن متفعلن باشد
و یا عین را بر متفعلن مقدم سازی و عین متفعلن گوئی بر وزن مفاعیلن باشد و هر یک ازین دو رکن
مرکب است از پنج متحرک و دو ساکن و دو رکن دیگر که آن فاعلن و مفعولات است مرکب است
از و تد مفروق و دو سبب خفیف پس اگر و تد مفروق مقدم باشد بر هر دو سبب خفیف فاعلن و

شود اگر برعکس بود یعنی هر دو سبب خفیف مقدم باشد بر دو مفعول مقولات شود چه شک نیست
 که چون لاتن را بر فاع مقدم سازی ولاتن فاع گوئی بر وزن مفعولات باشد و یا لات را بر مفعول
 مقدم سازی ولات مفعول گوئی بر وزن فاعلاتن باشد و هم فاعلاتن است که در بحر مضارع می باشد
 و عین او را از لام جدا می نویسنند تا معلوم شود که فاعل مفعول است ولاتن و سبب خفیف فاعلاتن
 در مضارع مرکب دارند از وزن مفعول و دو سبب خفیف بر وجهی که وزن مجموع در میان و سبب خفیف باشد
 و بر این تقدیر فاعلاتن موافق مفاعیلن مستفعلن می شود و در اجزاء هر یک ازین و رکن مرکب است از چهار
 متحرک و سه ساکن و این ارکان را که بحسب صورت هشت اند و بحسب اعتبار ده فاعیل و مفاعیل و تقاعیل
 و مفاعیل و افعال و مثل و امثال و اجزاء و ارکان و موازین و اوزان عروضی میخوانند و در اصول اوزان
 عروضی پنج رکن از پنج حرف کمتر و از هفت حرف بیشتر نیامده است فصل در بیان عدد بحر
 بدانکه بحر یک از تکرار ارکان یا از ترکیب بعضی به بعضی حاصل میشود و نوزده است طویل - مدید - بسیط -
 وافر - کامل - هزج - رجز - رمل - منسرح - مضارع - مقتضب - مجتث - سریع - جدید - و قریب -
 خفیف - مشکل - متقارب - متدarker و ازین نوزده بحر پنج بحر اول یعنی طویل و مدید و بسیط و وافر
 و کامل خاصه عرب است باین معنی که شعرائی عجم از فارسی و ترکی گویا در این بحر شعر کمتر گویند از جهت آن
 که اگر گویند نامطبوع آید و شاید که ناموزون نماید و اگر چه ناموزون باشد چنانکه ظاهر خواهد شد
 آنجا که بیان این بحر کرده شود انشاء الله تعالی و منه بحر خاصه عجم است که عرب در این شعر نگویند
 و آن جدید و قریب و مشکل است و یازده بحر دیگر مشترک است میان عرب و عجم فصل در بیان وجه
 تسمیه مضارع و اجزائے آن بدانکه اکثر بر آنند که شعر کم از یک بیت نباشد و هر بیتی دو مضارع باشد
 و نیمه بیت را مضارع ازاں سبب گویند که مضارع در لغت یک طبقه و یک پاره بود از در
 دو طبقه و وجه مشابهت میان بیت و در دو طبقه آنست که همچنانکه از در دو طبقه هر کدام طبقه را
 که خواهند باز و فراز توان کرد یا دیگری و چون هر دو را بهم فراز کنند یک در باشند از بیت نیز
 هر کدام مضارع را خواهند خوانند بے دیگری و چون هر دو را بهم فراز پیوسته خوانند یک بیت

اصل شود از کتب عربی که در این

اما وجه تسمیه بحر را اولاً بنا بر آنست که چون الفاظ ارکان را با و فاعیلن لام گرفته اند اسم از نشان نیز بلفظ را گذاشته اند که در قاعین
 باشد نیز گویند که خلیل این مدح است استخراج علم عروض بخانه در آمده بوده بحر این الفاظی گفت برادرش گفت برادر من دیوانه
 است و افعیل و تقاعیل میگویند وجه تسمیه بعضی الفاظ ظاهر است رفته الله الله باریک بین حاصل شود از آنجا که هر یک ترکیب کنی بار

باشد و رکن اول مضارع اول را صدر گویند و رکن آخر مضارع اول را عروض رکن اول مضارع دوم
 را ابتدا گویند و رکن آخر مضارع دوم ضرب هر کنی که در میان صدر عروض فرآید و یا در میان ابتدا از ضرب
 باشد از اشو خوانند و معنی صدر اول است معنی مابتدا از آغاز و چون اول بیت را صدر نام کردند اول
 مضارع دوم ابتدا نامیدند تا امتیاز و فرقی باشد میان نام و این دو رکن اگر چه آهنگناں نیز می باشد
 که عکس این کردند و اول بیت را ابتدا گفتندی و اول مضارع دوم را صدر عروض گفتندی و رکن آخر
 مضارع اول بجهت آنست که عروض در لغت ستون خیمه است و همچنانکه بنای خیمه و نباتات آن بر ستون
 است بنای بیت نیز برین رکن است که تا این رکن قرار نیابد و مضارع با تمام نشود معلوم نمی شود
 که بیت در کدام بحر است و بر چه وزن است و ضرب گفتندی مضارع دوم بجهت آنست که ضرب
 در لغت معنی نوع و مثل است و ضرب مثل مانند عروض است و اینکه هر دو آخر مضارع اند نیز او آخر
 ابیات مثل یکدیگر اند بجهت رعایت قافیه و ریمه و دستور لغت آگین باش است اجزائی میان را
 حشو گفتندی مناسب باشد فصل در بیان رکن سالم و غیر سالم بدانکه رکن سالم می باشد غیر سالم میباشد
 رکن سالم آنست که همچنانکه در اصل وضع واقع شده است همچنان باشد بی زیاده و نقصان رکن غیر سالم
 آنست که در تغییری واقع شود یا بزیادت کردن چیزه بے بر و یا بکم کردن چیزه از و یا زیادت
 چنانکه در میان لام و نون مفاعیلن مثلاً الف زیادت سازی مفاعیلان گوئی او را نقصان چنانکه
 نون و حرکت لام مفاعیلن را بپندازی مفاعیل گوئی و رکن غیر سالم را مزاحفت گویند و تغییر یک
 در رکن واقع شود آنرا زحافت گویند بکسر زای و زحافت جمع زحفت است نفی زحافت سکون حاذف زحافت
 در لغت از اصل و در افتادن است چنانکه سهم زحافت گویند تیره را که از نشاء بیکسو افتد و شک
 نیست که چون رکنی تغییر بابد از اصل خود و در افتد و عادت عروضیان چنین است که این تغییر را زحافت
 گویند بلفظ جمع و زحافت بلفظ مفرد فصل در بیان بحر بدانکه بحر در لغت دریاست و در اصطلاح
 عروضیان هر طائفه و پاره از کلام موزون را که مشتمل است بر چند انواع شعر آنرا بحر خوانند بحسب آنکه
 همچنان دریا مشتمل است بر انواع چیزها از در و مرجان و نبات و حیوان و هر بحر از بحر عروض

صل اول از مطلع اول از علم ثانی آئینده است ضرب آنرا را بحر است هر چه باشد در میان این چهار نام و سران
 از عروض می شوند و مصدق عروض در بند آنکه ۱۲ بضم میم و زای یا نقطه و فتح هائی بے نقطه ۱۲ منه

نیز مثل است بر چند نوع شعر چنانکه بعد ازین معلوم شود و بعضی گفته اند که وجه مشابهت آنست که
 همچنانکه کسی که در دریا افتاد حیران و سرگردان میشود کسی که در بحر شعر افتاد بجهت تغیراتی که در ارکان
 عروض واقع است متغیری شود و در نزدی افتد که این چه تغیر است و این چه وزن بحر هزج مثنوی
 سالم این بحر را از آن جهت هزج گویند که هزج در لغت آواز با نرم خویش خوش آید است
 و عرب بیشتر اشعاریکه با آواز خوش در سرودهای خوانند درین بحر است و بعضی گفته اند هزج گردانیدن
 آواز است و هر رکن این بحر را در اول و در مجموع است و از پی آن دو سبب خفیف و این مد
 میکند صورت و گردانیدن آواز را پس ازین جهت این بحر را هزج نام کردند و مثنوی از آن جهت
 گویند هشت رکن دارد و هشت بحر بی ثمانیه است و سالم از آن جهت گویند که در ارکان و در حاف
 و تغیر و نیست و اصل این بحر هشت بحر مفاعیلین است مثلث مؤلف گوید **س** و لا و صیف میا
 نازک جانان من گفتی **ب** نگو گفتی حدیثی از میان جانان من گفتی **ب** تقطیعش **ب** و لا و صیف مفاعیلین میان
 مفاعیلین کی جانان مفاعیلین گفتی مفاعیلین نگو گفتی مفاعیلین حدیثی از مفاعیلین من گفتی مفاعیلین میا
 جانان مفاعیلین من گفتی مفاعیلین بحر هزج مثنوی مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین
 و دوبار مثلث مؤلف گوید **س** بزاری میدهم جان و نمی پرسد مرا جانان **ب** مسلمانان نمیدانم کجا شده
 مسلمانان تقطیعش بزاری می مفاعیلین و هم جانان مفاعیلین نمی پرسد مفاعیلین مرا جانان مفاعیلین
 مسلمانان مفاعیلین نمیدانم مفاعیلین کجا شده مفاعیلین مسلمانان مفاعیلین **ب** تسبیح در اصطلاح
 عروضیان زیاده کردن الف بود در میان سبب خفیف که در آخر رکن است و چون رکن که در مفاعیلین است
 الف زیاده سازی مفاعیلان است و آن رکن را که تسبیح در واقع است تسبیح گویند بضم میم و تشدید با و
 فتح او تسبیح گفتن این وزن از آن جهت است که عروض و ضرب او تسبیح است و چنانچه تسبیح در لغت تمام
 کردن است زیاده کردن الف را بر رکن تسبیح گفتن مناسب است و اگر مصرعی ازین وزن با
 مصرعی از وزن گذشته جمع شود بیت ناموزون نشود باین مقدار از تفاوت و همچنین هر جا که
 تفاوت نباشد میان وزن مکرر باین که در آخر یک وزن باشد و در آخر دیگر کس الف و وزن از
س تسبیح بفتح تاء بدو نقطه از سکون سین بے نقطه و کسر بائے بیک نقطه و سکون ما حی بدو نقطه بائے فو قاف
 و غین با نقطه **س** ۱۲ منته رحمة الله

اجتماع آن دو وزن ناموزون نشود بحر هزج مثنوی مقبوض مفاعیلین هشت بار مثلث **س**
 و لم یزل شد از غمت غمت زول بر دل نشد **ب** زبوں شدم که بود کوز دست غم زبوں نشد **ب** تقطیعش
 و لم یزل شد از غمت مفاعیلین غمت زول مفاعیلین بر دل نشد مفاعیلین زبوں شدم مفاعیلین که
 بود کوز دست غم مفاعیلین زبوں نشد مفاعیلین مقبوض در اصطلاح انداختن حرف نهم یا کن
 است و چون یا ئے مفاعیلین بیفتد مفاعیلین بماند و آن رکن را که قبض در واقع است مقبوض
 گویند بجهت آنکه حرف از دو گرفته شده است و قبض در لغت گرفتن است و مقبوض گفتن این
 وزن بآن جهت است که همه ارکان او مقبوض اند و همچنین در رکنی اگر زحافی واقع است و آن
 وزن را با سم آرکن خوانند همچنانکه اگر در رکن شتر واقع است و آن وزن را شتر گویند اگر در رکنی
 خرب واقع است و آن وزن را خرب گویند و برین قیاس اسم آن رکن که تغیر در واقع است یا بصیغه
 اسم مفعول باشد همچو مسیغ و مقبوض یا بوزن فعل همچو شتر و خرب بحر هزج مثنوی مقبوض مسیغ
 مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلان دو بار مثلث **س** پری ندارد منم بدوشی چنین چنین **ب**
 بشرد و باریز پس که بهر بود ز حور عین **ب** تقطیعش پری ندارد مفاعیلین **ب** صم مفاعیلین بدوشی مفاعیلین
 جی چنین مفاعیلان **ب** بشرد و باریز پس مفاعیلان ازین پس مفاعیلان که بود مفاعیلین ز حور عین مفاعیلان **ب** اینجا
 عروض و ضرب مقبوض مسیغ است چرا که چون مفاعیلین را قبض و تسبیح کنند مفاعیلان شود و باقی ارکان
 مقبوض اند بحر هزج مثنوی شتر فاعیلین مفاعیلین چهار بار مثلث **س** سر من **س**
 بر نشین خانه را گلستان کن **ب** یک دو جام می در کش دور خوش گردان کن **ب** تقطیعش سر من فاعیلین
 و می نشی مفاعیلین خان را فاعیلین گلستان کن مفاعیلین یک دو جام فاعیلین م می در کش مفاعیلین
 دور نو فاعیلین ش گردان کن مفاعیلین شتر در اصطلاح انداختن میم و یای مفاعیلین است تا فاعیلین
 بماند و آن رکن را که شتر در واقع است شتر گویند بجهت آنکه شتر در لغت نقصان و عیب است
 و چون از کلمه حرفی از اول و حرفی از میان افتاد آن کلمه نقصان پذیرفت و معیوب شد و
 اینجا چهار رکن شتر است و چهار رکن سالم بحر هزج مثنوی خرب مفعول مفاعیلین چهار
 بار مثلث **س** دل باز بگوش آمد جانان که می آید **ب** بیمار بهوش آمد دران که می آید **ب** تقطیعش
س بفتح قاف سکون بای بیک نقطه و نداد با نقطه **س** ۱۲ منته بفتح شین با نقطه و سکون با نقطه و قالی و ذای بے نقطه و سین منته **س**

دل باد مفعول بجو شاند مفاعیلن جانان مفعول کمی آید مفاعیلن بجا مفعول بهوش آمد مفاعیلن جان
مفعول کمی آید مفاعیلن خرب در اصطلاح انداختن میم و نون مفاعیلن است تا فاعیل بماند مفعول بضم لام
بجائی آن نهند چرا که عادت عروضیان چنین است که چوں از رکنی چیزی بیند از ندو آنچه ماند لفظ مستعمل
نباشد لفظ مستعمل که بر وزن او است بجائے نهند بجهت حسن عبارت و مراد از وزن پیش عروضیان
آنست که حرف متحرک در برابر متحرک باشد و حرف ساکن در برابر حرف ساکن چنانکه گذشت
در بیان تقطیع که لفظ طوطی و بلبل بر وزن فعلن است و آن رکن را که خرب در واقع است
اخر بگویند بجهت آنکه خرب در لغت ویران کرده است و چوں اول و آخر چیزی نمایند ویران
تمام با و راه یابد و اینجا چهار رکن اخر بست و چهار رکن سالم هرگز مشتمل اخر بکفوف مقصور مفعول
مفاعیل مفاعیل مفاعیل دوبار مثالش مؤلف گوید **۵** تا چند مراد غم او پند تو ان گفت چهره
که بجائے نرسد چند تو ان گفت تقطیعش تا چند مفعول مراد غم مفاعیل م او پس مفاعیل
تو ان گفت مفاعیل چیز یک مفعول بجای مفاعیل رسد چند مفاعیل تو ان گفت مفاعیل کف
در اصطلاح انداختن حرف هفتم ساکن بود و چوں نون مفاعیلن بیفتد مفاعیل بماند بضم لام آن رکن را
که کف در واقع است مکفوف گویند بجهت آنکه کف در لغت در نور دیدن دامن پیراهن افتادن
حرف آخر کلمه سباعی را به پیچیدن کنار دامن تشبیه کرده اند چرا که همچنانکه پیراهن بسبب
پیچیدن کنار دامن و دوختن آن اندک کوتاه میشود و کلمه سباعی نیز از افتادن
حرف آخر اندک کوتاه می شود و قصر در اصطلاح انداختن حرف ساکن است از سببی که
در آخر رکن باشد و ساکن کردن متحرک آن سبب چوں از لن که در مفاعیلن است نون را بیندازی
لام را ساکن سازی مفاعیل شود و آن رکن را که قصر در واقع است مقصور گویند بجهت آنکه قصر
در لغت کوتاه کردن است و چوں از آخر کلمه حرفی و حرکتی بیفتد کلمه کوتاه شود و اینجا صدر و
ابتدا اخر است و حشو یا مکفوف و عروض و ضرب مقصور هرگز مشتمل اخر بکفوف
مخدوف مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل دوبار مثالش مؤلف گوید **۵** ای شیخ مراراه خرابات نمودی

۵ بفتح خاء باللفظ مسکون رای بے نقطه و بائی یک نقطه **۱۲** منة رحمة الله **۵** بفتح کاف و تشدید فا **۱۲** منة **۵** قصر بفتح کاف
و سکون صاد بے نقطه و رائے بے نقطه و سکون دال باللفظ و فا **۱۲** منة **۵**

میخو است و لم با ده کرات نمودی تقطیعش ای شیخ مفعول مراراه مفاعیل خرابات مفاعیل
نمودی فعولن بی می خاص مفعول و لم با ده مفاعیل کرات مفاعیل نمودی فعولن و حذف در اصطلاح
انداختن بسبب خفیف است از آخر رکن و چوں از مفاعیلن بن را بیندازی مفاعی بماند فعولن
بجائے آن نهند بجهت آنکه چوں لام و نون مفاعیلن افتاد لفظ مهمل باقی ماند پس لفظ مستعمل
که بر وزن او است بجائے آن نهادند چنانکه گذشت و تا ممکن است لفظ یا تین بجائے آن
نهند که موافق استعمال کلام عرب شود و آن رکن را که حذف در واقع است مخدوف گویند
و مخدوف در لغت اسب دم بریده است و اینجا صدر و ابتداء اخر و حشو یا مکفوف و عروض
ضرب مخدوف است و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و همچنین هر جا که تفاوت نباشد
میان دو وزن مگر این رکن آخر یک مفاعیل باشد و رکن آخر دیگر فعولن از اجتماع
آن دو وزن بیت ناموزون نشود و هرگز مشتمل مکفوف مقصور مفاعیل مفاعیل
مفاعیل مفاعیل دوبار مثالش **۵** زبے حسن و زبے رومی و زبے نور و زبے نار **۵** زبے
خط و زبے خال و زبے مور و زبے مار تقطیعش زبے حسن مفاعیل زبے رومی مفاعیل
زبے نور مفاعیل زبے مار مفاعیل زبے خال مفاعیل زبے مور مفاعیل
زبے مار مفاعیل اینجا عروض و ضرب مقصور است و باقی را کان مکفوف هرگز مشتمل مکفوف
مفاعیل مفاعیل مفاعیل فعولن دوبار مثالش **۵** مرا عشق دو تا کرد بهنگام جوانی **۵** چرا باز نپرسی
تو ز حالم چو بدانی تقطیعش مرا عشق مفاعیل دو تا کرد مفاعیل بهنگام مفاعیل جوانی فعولن چرا باز
مفاعیل نپرسی مفاعیل حالم **۵** چو مفاعیل بدانی فعولن اینجا عروض و ضرب مخدوف است هرگز
مسدس سالم مفاعیلن شش بار مثالش **۵** قناعت کنج آباد است اگر دانی از دانا تو دانی
روگردانی تقطیعش قناعت کن مفاعیلن ج آباد مفاعیلن اگر دانی مفاعیلن باقی بهمین
قیاس میدان این وزن را مسدس اناں جهت گویند که شش رکن دارد هرگز مسدس
مقصود مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن دوبار مثالش مؤلف گوید **۵** یکی از درویشان تو لایم **۵** بیا از درو
نمایم تقطیعش یکی از درو مفاعیلن و ندانی مفاعیلن تو لایم مفاعیل باقی بهمین قیاس میدان اینجا

۵ حذف بفتح حاء بے نقطه و سکون دال باللفظ و فا **۱۲** منة **۵**

عروض و ضرب مقصور است و باقی ارکان سالم هر جز مستس محذوف مفاعیلن مفاعیلن
 دوبار مثلش مؤلف گوید **۵** دلاور عشق رنج ماکشیدی بکرم کردی و ز حمتها کشیدی
 تقطیع دلاور عشق مفاعیلن قرنجی مفاعیلن کشیدی فعولن باقی بهمین قیاس میدان اینجا عرض
 و ضرب محذوف است باقی ارکان سالم هر جز مستس محذوف مقصور مفاعیلن مفاعیلن
 دوبار مثلش **۵** بتاخیز و بیار آن می خوشبوئی که هم رنگ بود با گل خود روی
 تقطیع بتاخیز مفاعیلن بیار ام مفاعیلن بخوش بوئی مفاعیلن باقی بهمین قیاس میدان اینجا عرض
 و ضرب مقصور است و باقی ارکان مکفوف هر جز مستس مکفوف محذوف مفاعیلن مفاعیلن
 فعولن دوبار مثلش **۵** دلاوری جفاکاری نگاری جز آزار دلم کاری نداری تقطیع دلازار
 مفاعیلن جفاکاری مفاعیلن نگاری فعولن باقی بهمین قیاس میدان اینجا عرض و ضرب محذوف است
 و آنرا اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود زیرا که رکن آخر یک مفاعیلن رکن آخر دیگر فعولن است
 بحر هزج مستس اخر ب مقبوض مفعول مفاعیلن مفاعیلن دوبار مثلش **۵** اے از مژه
 تو رخ نه در جانها اے در دو تو کیمیائی در پناه تقطیعش ای ازم مفعول نه به ترخ مفاعیلن ندر مال
 مفاعیلن باقی بهمین قیاس میدان اینجا صید و ابتدا اخر ب است و عروض و مقبوض و عروض ضرب سالم
 هزج مستس اخر ب مقبوض مقصور مفعول مفاعیلن مفاعیلن دوبار مثلش مؤلف گوید **۵**
 گفتی لب من چو انگبین است به خود گو مژه در کجای اینست تقطیعش گفتی ل مفعولن بمن
 چان مفاعیلن گبین است مفاعیلن خود گو م مفعول زور کجا مفاعیلن یا نیست مفاعیلن اینجا صید
 و ابتدا اخر ب است و حشو یا مقبوض و عروض و ضرب مقبوض است هزج مستس اخر ب مقبوض
 محذوف مفعول مفاعیلن فعولن و دوبار مثلش مؤلف گوید محما با ششم خان **۵** تا عشق پری
 رخان گزیدم به از روز خوشی نشان ندیدم تقطیعش تا عشق مفعول پری رخا مفاعیلن گزیدم
 فعولن باقی بهمین قیاس میدان اینجا عروض و ضرب محذوف است و صدر و ابتدا اخر ب و حشو
 مقبوض هزج مستس اخر ب اشتر مقصور مفعول فاعیلن مفاعیلن دوبار مثلش **۵** صدام
 بیش اگر کشی زار به بر خیزم تا کشی دیگر بار تقطیعش صدام مفعولن بیش گر فاعیلن کشی زار
۵ محما با سم خان در شامل هزج مستس آخر **۱۲**

مفاعیلن باقی بهمین قیاس خرم در اصطلاح انداختن میم مفاعیلن است تا فاعیلن بماند مفعولن بجا
 آن نهند همچنانکه دالستی که چون لفظ غیر مستعمل باقی مانده لفظ مستعمل بجائے وی نهند و آن
 رکن را که خرم در واقع است آخر م گویند بجهت آنکه خرم در لغت و یوارک بینی را بریدن است
 و انداختن میم مفاعیلن را بریدن بعضی از بینی تشبیه کرده اند اینجا صدر و ابتدا اخر ب است
 و حشو اشتر و عروض و ضرب مقصوره اگر عروض و ضرب محذوف باشد وزن ادای چنین بود
 که مفعولن فاعیلن فعولن و از اجتماع این چهار وزن بیت ناموزون نشود چنانکه از اوزان رباعی
 معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی بحر رجز ششم سالم این بحر را از آن جهت رجز گویند که رجز در
 لغت اضطراب و سرعت است و عرب بیشتر اشعاری که در محرمها و جنگها و دو مفاخرت از موزنی
 خود و قوم خود میخوانند درین بحر است و در چنین اوقات آواز مضطرب و حرکات سریع می باشد
 پس ازین جهت این بحر را جزو نام کردند و بعضی گفته اند که رجز بفتح را و سکون جیم شتری را
 گویند که در رفتن لرزد و چو حرکت کند باز ساکن شود و در اول ارکان این بحر دو سبب
 خفیف است و بعد از حرکت سکونی پس باین مناسبت این بحر را رجز گویند و اصل این بحر
 هشت بار مستفعلن است مثلش مؤلف گوید **۵** تا که غم دل گفتنم در خانه باد یوار ما خواهیم
 راز بے طاقتی فریاد در بازارها تقطیعش تا کی غم مستفعلن دل گفتنم مستفعلن در خانه مستفعلن
 و یوار ما مستفعلن باقی تقطیع بهمین نوع دان رجز ششم مذال مستفعلن مستفعلن مستفعلن
 مستفعلن و دوبار مثلش **۵** یارب چه شد کال ترک ما ترک مجبان کرده است به آسودگان
 وصل را رنجور بجران کرده است تقطیع یارب چه شد مستفعلن کال ترک ما مستفعلن ترکی محب
 مستفعلن با کرده است مستفعلن باقی تقطیع بهمین نوع بدان اذاله در اصطلاح زیاده کردن الف
 بود و بر و تد مجموع آخر رکن پیش از ساکن آن وند و چو از پیش نون علن که مستفعلن است
 الف زیاده سازی مستفعلن شود و آن رکن را که اذاله در واقع است مذال گویند بضم میم اذاله و لغت
۵ تا عشق پری رخان گزیدم از روز خوشی نشان ندیدم روز را در عربی نهند گویند علامت شمد در رقم نجوم را از است چو راندر
 حال که ماده هم است فخر سر و استاه کنند فان بر آید لفظ ۱۲ نیز از جیم بیگیم ساکن سراج البلاد و عرف سر و عنه مطلقه
۵ بحر رجز اصطلاح بفتح فاء باقعه سکون با می بے نقطه منه **۵** رجز بفتح راء بے نقطه و فتح جیم و زائے با نقطه رجز ۱۲ منه

دامن فرو گذاشتن است و زیاده کردن الف را برادر از کردن دامن تشبیه کرده اند اینجا عرض ضرب
نذاست و باقی ارکان سالم رجز ششم مفتعلن بهشت بارشاش ۵ ششگفتن کل پنهان نیم سحری
و ده چه شود گزنی پهلوی ماباده خوری ۶ تقطیع می شگفتن مفتعلن کل پنجم مفتعلن باز فنی مفتعلن می سحری
مفتعلن باقی تقطیع همی نوع وان طی در اصطلاح انداختن حرف چهارم ساکن است و چون از
مستفعلن فارا بیندازند مستعلن بماند مفتعلن بجائے آن نهند بجهت آنکه قای فعلن افتاد و
لفظ علن باقی ماند لفظ مستعلن بجائے آن نهادند چنانکه گذشت و آن رکن را که طی رود واقع است
مطوی گویند از آنکه طے ثوب در لغت ته کردن جامه است و این گرفتن حرف چهارم را از کلمه سبائی
که میانه است تشبیه کرده اند بگرفتن میانه جامه و ته کردن آن و اینجا همه ارکان مطوی اند و اگر
عرض و ضرب مطوی ندال باشد وزن او چیس بود که مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن چرا که چون
مفتعلن مطوی را اذالت کنند مفتعلن شود رجز ششم مطوی مخجون مفتعلن مفاعلهن چهار بار
مثالش ۵ باز خندنگ شوق ز عشق و آب خاک ۶ قطع حریف مست شد دامن چاک چاک
تقطیع باز خندن مفتعلن گشوق ز مفاعلهن عشق و آ مفتعلن بنجاک مفاعلهن ۷ باقی همی نوع دان
و خین در اصطلاح انداختن حرف دوم ساکن است و چون از مستفعلن سین را بیندازند مفتعلن
بماند مفاعلهن بجائے آن نهند و آن پنچنانکه دانستی که چون لفظ غیر مستعلن باقی ماند لفظ
مستعلن بجائے آن نهند و آن رکن را که خین در واقع است مخجون گویند و خین ثوب
در لغت آنست که از پیمانه بالائے جامه چیزه را در شکنند و بدوزند تا جامه کوتاه شود و اینجا چهار
رکن مطوی مقدم است بر چهار رکن مخجون بجز ششم مطوی مفاعلهن مفتعلن چهار بار
مثالش ۵ فغان کنان بر سحرے بکوی تو می گذرم ۶ چون نیست ره سوی توام بهام دوری
نگرم ۷ تقطیع فغان کننا مفاعلهن بر سحری مفتعلن بکوی تو مفاعلهن می گذرم مفتعلن باقی تقطیع همی
نوع بدان و اینجا چهار رکن مخجون مقدم است بر چهار رکن مطوی بجز ششم مستعلن
شش بار مثالش مؤلف گوید ۵ ساقی بعشرت کوش در دوران گل ۶ گذار از کف
جام تو پایان گل ۷ تقطیع ساقی بعش مستفعلن رت کوش مستفعلن دوران گل مستفعلن
باقی تقطیع همی نوع بدان رجز ششم مطوی مفتعلن شش بار مثالش گوید ۵

نیست مراجع تو نگار دگری ۶ می نمکی هیچ بحالم نظری ۷ تقطیع نیست در مفتعلن جز تو نگار مفتعلن
را دگری مفتعلن باقی تقطیع همی نوع ۸ رجز ششم مخجون مفاعلهن شش بار مثالش ۵
کنون که گرد و از بهار خوش هوا ۶ فزوں شود بهر دل اندر دهن صفا ۷ تقطیع کنون که گر مفاعلهن
دو بهر مفاعلهن خوش هوا مفاعلهن باقی همی نوع بدان و میثاید که شش مفاعلهن بهر ج
مستسن مقبوض دارند پنچنان که می شاید که هشت مفاعلهن را از رجز ششم مخجون دارند و باطله آنست
که چون یک وزن را از دو بحر توان داشت از هر بحر که آن وزن آسان تر گرفته می شود و از آن
بحر داشتن اولی است و شک نیست که مفاعلهن را از مفاعلهن گرفتن آسان تر است
از آنکه از مستفعلن گیرند ازین جهت از ششم این وزن را در هزج آورده اند و مستسن هزج
را در رجز بحر مل سالم این بحر را از آن جهت مل گویند که مل در لغت حصیر یافتن است
و چون ارکان این بحر را و تندی در میان دو سبب است در میان دو و تندی گویند که او تا و
او را با سبب یافته اند پنچنانکه حصیر را بر پیمان مانی با فند و بعضی گفته اند که مل نوعی از
سرود است و آن درین وزن واقع است پس ازین جهت این بحر را مل نامیده اند
و بعضی گفته اند که مل را از رملان گرفته اند و در رملان نغمه را و نیم در لغت دویدن شیر بود
بشتاب و بواسطه آنکه سبب خفیف آخر رکن اول او پیوسته است بسبب خفیف
رکن دوم او در خواندن آن سرعت و شتابی هست پس باین سبب این بحر را مل
خوانند و وزن این بحر بهشت بار فاعلاتن است مثالش ۵ شکل دل بردن که تو
داری نباشد دلبری را به خواب بند بهای چشمت کم بود جادوگری را ۶ تقطیع شکل دل
بر فاعلاتن دان کتودا فاعلاتن ری نباشد فاعلاتن دلبری را فاعلاتن باقی همی قیاس میدان
رمل ششم مسبق فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان دو بار مثالش ۵ تا بکے گریم بزاری
بجو بر نو بهاراں ۶ از سرانده و حسرت در فراق گلزاراں ۷ تقطیع تا بکے گر فاعلاتن بم بزاری
فاعلاتن بجو بری فاعلاتن نو بهاراں فاعلیان تبسین پنچنانکه دانستی زیادت کردن الف است
بر سبب خفیف آخر رکن و چون در تن که در فاعلاتن است الف زیاده سازند فاعلاتن
شود فاعلیان بدو و بجائے آن نهند بجهت آنکه تائی نبشت در میان کلمه واقع نشود

و در غیر تنبیه و اینجاء عروض و ضرب مسبق است و باقی ارکان سالم و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و همچنین هر جا که تفاوت نباشد میان دو وزن مگر باین که رکن آخر یک فاعلاتن باشد و رکن آخر دیگر فاعلیان از اجتماع این دو وزن بیت نیز ناموزون نشود و همچنین است حال فعلاتن یا فعلیانی رمل مثنوی فاعلاتن هشت بار مثلث ۵ شکر را شد اگر چه سه مرتبه مور مرتب ۵ گسی نیز نخواهم که کند سایه بر لب ۵ تقطیع شکر را فعلاتن شد گرچی فعلاتن سپی موفعاتن ر مرتب فعلاتن باقی تقطیع را بهمین نوز و ان ضمن همچنانکه دانستی انداختن حرف دوم ساکن است پس چون الف فاعلاتن بیفتد فعلاتن بماند و اینجاء همه ارکان مخبون اند و اگر صدر و ابتدا سالم باشد وزن او چنین بود که فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلاتن و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و همچنین هر جا که تفاوت نباشد میان دو وزن مگر باین که رکن اول یک فاعلاتن باشد و رکن اول دیگر فاعلاتن و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و بعضی رمل مخبون را بر شانزده رکن بنا کرده اند چون که خواهی عصمت الله بخاری رحمه الله علیه فرماید ۵ رنگ رخسار در گوش و خط و خد و قد و عارض غل ۵ است ای سر و پیری روی سخن بر ۵ شفق و کوب شام و سحر و طوی و گار از بهشت است ۵ هلال ۵ طرف چشمه کوثر ۵ تقطیع رنگ رخسار فاعلاتن ردی گو فعلاتن شخط خد فعلاتن قد و عا فعلاتن رخسار فاعلاتن لبتی سر فعلاتن و پیری ر و فاعلاتن یمن بر فعلاتن ۵ شفق و کوب فاعلاتن کبشام فاعلاتن سحر و طوی فاعلاتن طوی ۵ گلزار فاعلاتن ر هشت فاعلاتن تهللو فاعلاتن طرفه ۵ چشم فاعلاتن می کوثر فاعلاتن رمل مثنوی مقصور فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن دوبار مثلث مؤلف گوید ۵ هر کجا بنیم می با عشق خود مهربان افتد از بی مری باه خودم آتش بجان ۵ تقطیع هر کجایی فاعلاتن نم می با فاعلاتن عاشقی خد فاعلاتن مهربان فاعلاتن باقی تقطیع را برین قیاس ۵ قصه همچنانکه دانستی انداختن حرف ساکن است از سببی که در آخر رکن باشد و ساکن باشد و ساکن کردن متحرک آن سبب پس چون از فاعلاتن نون را بیندازند و تا را ساکن سازند فاعلاتن شود بعضی فاعلاتن بجائے آن نهند بجهت خفیف لفظ و اینجاء عروض و ضرب مقصور است باقی ارکان سالم رمل مثنوی مخدوف فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و اینجاء عروض و ضرب مقصور است باقی ارکان سالم رمل مثنوی مخدوف فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و اینجاء عروض و ضرب مقصور است باقی ارکان سالم رمل مثنوی مخدوف فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

تقطیع هر کجایی فاعلاتن نم سخن با فاعلاتن اوز هر جا فاعلاتن میکنم فاعلاتن ۵ باقی تقطیع بهمین قیاس خد ۵ همچنانکه دانستی انداختن سبب خفیف است از آخر رکن پس چون تن را از فاعلاتن بیندازند فاعلاتن بماند فاعلاتن بجائے آن نهند بجهت آنکه چون آخر رکن ساکن شود و لفظ تنوین بجائے آن تو او ماند نقل کنند بلفظ تنوین و چون فاعلاتن را از فاعلاتن بگیرند مخدوف گویند و اینجاء عروض و ضرب مخدوف است و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و همچنین هر جا که تفاوت نباشد میان دو وزن مگر باین که رکن آخر یک فاعلاتن باشد و رکن آخر دیگر فاعلاتن و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و رمل مثنوی مشکوول سالم ۵ الضرب و الحروض فعلاتن فعلاتن فعلاتن چهار بار مثلث ۵ قدری مخدوف از رخ قمری نمائی مارا ۵ سخنه بگوئی و از لب شکر نمائی مارا ۵ تقطیع قریب فعلاتن خند از رخ فاعلاتن قمری فعلاتن مائی مارا فاعلاتن باقی تقطیع برین قیاس و شکل اجتماع ضمن و کف است و چون ضمن الف فاعلاتن بیفتد و کف نون او فعلاتن بماند بضم تا و آن رکن را که شکل ۵ واقع است مشکوول گویند بجهت آنکه شکل در لغت است و یائے بسکمل بستن است و چون الف و نون از دو طرف فاعلاتن بیفتند در صورت که پیش ازین بود و بماند همچنانکه سبب را بعد از تشکیل کردن آن رفتار که دارونی ماند و اینجاء چهار رکن مشکوول است و چهار رکن سالم رمل مثنوی مشکوول مسبق فعلاتن فاعلاتن فعلاتن فاعلیان دوبار مثلث ۵ منم و خیال بازی ۵ شب و روز با جوانان ۵ ز خط خوشش تو با خود رقم خیال خوانان ۵ تقطیعش منم و خیال بازی فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان باقی تقطیع برین قیاس و اینجاء عروض و ضرب مسبق است رمل مثنوی مخبون مسبق فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلیان دوبار مثلث ۵ روزگار نیست که در خاطرم آشوب فلاں است ۵ روزگارم چو سوز لب پریشان از است ما ۵ تقطیعش روزگار فاعلاتن مسکدر فاعلاتن طرم آشوب فاعلاتن بفلا نیست فاعلیان باقی تقطیع برین قیاس اینجاء صدر و ابتدا سالم است و حشوها مخبون و عروض و ضرب مخبون مسبق و اگر صدر و ابتدا نیز مخبون باشد وزن او چنین بود که فعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلیان رمل مثنوی مقصور فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلاتن و اینجاء عروض و ضرب مقصور است باقی ارکان سالم رمل مثنوی مخدوف فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و اینجاء عروض و ضرب مقصور است باقی ارکان سالم رمل مثنوی مخدوف فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

مؤلف گوید **س** چاره بجز توسازم بوصال و گراں **آه** تا چن کشم بقی حال گراں تقطیع چاره
 پنج فاعلاتن رتسازم فاعلاتن بوصالی فاعلاتن و گراں فعلات تقطیع بریں قیاس چوں فاعلات
 مقصود را خبن کنند فعلات براند رمل شمن مخبون محذوف فاعلاتن فعلاتن فعلن
 بکسر عین و دوبار مثالش مؤلف گوید **س** گرچه مقصود بلائے دل دوین ست مرا **بیچ** غم
 نیست که مقصود بهمین ست مرا **س** تقطیع گرچه مقصود فاعلاتن و بلائے فاعلاتن و لد نیس
 فاعلاتن تمل فعلن **س** باقی تقطیع بریں قیاس چوں فاعلن محذوف را خبن کنند فعلن شود رمل
 شمن مخبون مقطوع فاعلاتن فعلاتن فعلن بکون عین و دوبار مثالش مؤلف
 گوید **س** ساخت برگ طرب عیش مینا رگس **س** تا کشد باد و نه ساغر صبا رگس
 تقطیع سلخ برگ فاعلاتن طرب و می فاعلاتن ش مینا فاعلاتن رگس فعلن باقی تقطیع بریں
 قیاس و قطع در فاعلاتن با صطلح آنست که بسبب خفیف آخر او را که تن است بیندازند
 و از وند مجموع ادعلامت حرف ساکن او را که الف ساکن است هم بیندازند و حرف پیش از
 الف را که لام است ساکن سازند پس فاعل شود فعلن بجائے آن نهند بهمت آنکه چوں آخر
 رکن ساکن شود و نقل کردند بالفظ بانوین چنانکه گذشت در حذف فاعلاتن و آن رکن را که
 قطع در واقع است مقطوع گویند و قطع در لغت بریدن است و چوں این زحاف در وند است
 و انداختن چیزے از وند که میخ است بریدن می باشد این زحاف را قطع گفتن مناسب بود
 رمل شمن مخبون مقطوع مسبق فاعلاتن فعلاتن فعلان و دوبار مثالش مؤلف گوید
س پیش ازین گرچه بهویت رخ گل میدیدم **س** چوں گل رفته تو دیدم از وند امن چیدم تقطیع
 پیشری گر فاعلاتن چه بهویت فعلاتن رخ گل میدیدم و دیدم فعلان باقی تقطیع بریں قیاس چوں
 فعلن مقطوع را تسبیح کنند فعلان شود از اجتماع این چهار وزن با یکدیگر بیت ناموزون نشود
 و همچنین هر جا که تفاوت نباشد میان چند وزن مگر با آن دو که یکی را رکن آخر و فعلات باشد دیگری
 را فعلن و دیگری را فعلن و دیگری را فعلان از اجتماع این اوزان بیت ناموزون نشود **س**

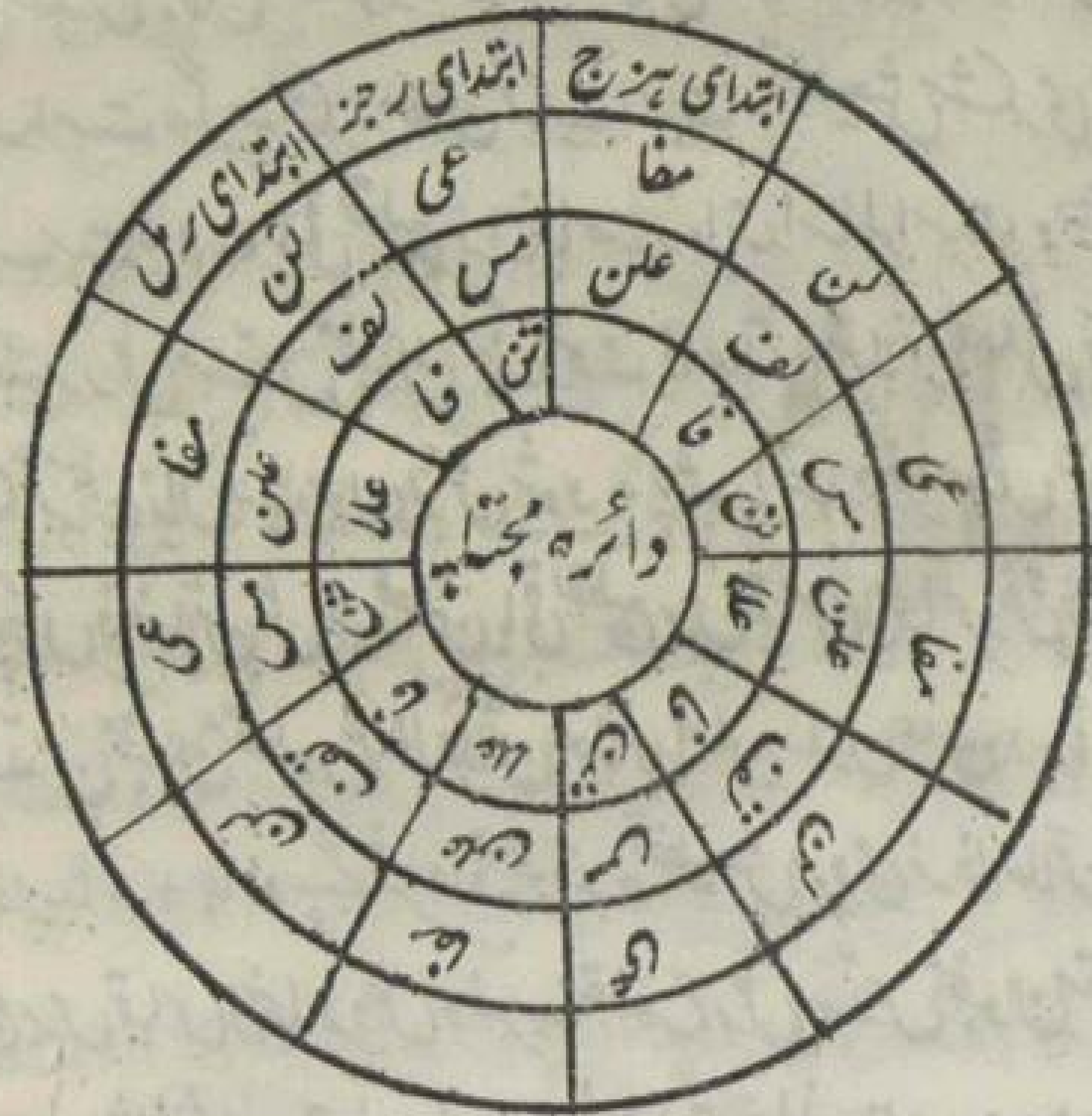
س قطع بفتح قاف و سکون طاء بے نقطه عین بے نقطه **س** تالب و دیدنی در شراب از شامت پنهان
 اجتناب و کفر غیر غائب است در عربی است و لب پنهان است چوں در شراب و از شامت ملو نقطه سین است و در کسر سهراب

میرا جیم پید **س** طه الله تعالی **س** در آنچه از شیر انگو و جو آنکه و بخش آن بجز و نه شد و این بخش باشد و گوشت نیز گویند **س** نه نه

رمل مسدس سالم فاعلاتن شش بار مثالش **س** ای نگارین رفته و لبر زان مانی **س** رفته کن
 پنهان چو اندر جان مانی **س** تقطیع ای نگاری فاعلاتن رفته و لبر فاعلاتن زان مانی فاعلاتن باقی
 تقطیع بریں قیاس رمل مسدس مقصور فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و دوبار مثالش مؤلف گوید
 معجا با سم سهراب **س** تالب او دیدنی در شراب **س** از شامت می نماید اجتناب **س** تقطیع
 تالب او فاعلاتن و دیدنی فاعلاتن در شراب فاعلاتن **س** باقی تقطیع بریں قیاس اینجا عروض
 ضرب مقصور است و باقی ارکان سالم رمل مسدس محذوف فاعلاتن فاعلاتن فاعلن و با
 مثالش مؤلف گوید **س** گفت زاهد از بهشتم ده خبر **س** گفتش ز نهار نامم ده بهر **س** تقطیع
 گفت زاهد فاعلاتن از بهشتم فاعلاتن ده خبر فاعلن باقی تقطیع بریں قیاس اینجا عروض ضرب
 محذوف رمل مسدس مخبون مقصور فاعلاتن فعلاتن فعلاتن و دوبار مثالش **س** شکر
 لعل تو کان نمک است **س** گرچه شکر نه مکان نمک است **س** تقطیع شکر لعل فاعلاتن لعل
 کافی فاعلاتن نمک است فعلات باقی تقطیع بر اینجا صدر و ابتداء سالم است و حشو مخبون و عروض
 ضرب مخبون مقصور رمل مسدس مخبون محذوف فاعلاتن فعلن بکسر عین و دوبار
 مثالش **س** گر سخن زان لب چوں نوش شود **س** پشه را خنده فراموش شود **س** تقطیع گر سخن
 ز فاعلاتن لب چوں فاعلاتن ش شود فعلن باقی تقطیع بریں قیاس اینجا عروض ضرب مخبون محذوف
 است رمل مسدس مخبون مقطوع فاعلاتن فعلاتن فعلن سکون عین و دوبار مثالش **س**
 مروی ز گس او میداند **س** جادوئے غمزه او میخواند **س** تقطیع مروی ز فاعلاتن گس او می فاعلاتن اند
 فعلن باقی تقطیع بریں قیاس اینجا عروض و ضرب مقطوع رمل مسدس مخبون مقطوع مسبق فاعلاتن
 فاعلاتن و دوبار مثالش **س** ای که رومی تو حیات جانست **س** دیده جایب شد و جائے
 آنست **س** تقطیع ای که رومی فاعلاتن حیات جانست فعلان و اینجا عروض و ضرب
 مقطوع مسبق است فصل در بیان فاکت بجز گذشته چوں هر یک از معانی و مستفعلن
 و فاعلاتن مرکب است از وند مجموع و دو سبب خفیف پس حروف و حرکات و سکناات اصل
 این سه بحر که هزج در جزو رمل است برابر باشند چنانکه مصرع هر بحر است و هشت حرف باشند

س فاکت بفتح قاف و تشدید کاف **س** نه

شانزده متحرک دوازده ساکن پس این بست و هشت حرف را بر خط دایره نویسی از وقت مجموع آغاز کنی
و بر سبب خفیف دوم تمام سازی و گوئی که مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن بحر هزج باشد
و اگر مفاگذاری و از عیلمن آغاز کنی و بر مفا تمام سازی و گوئی عیلمن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
مفاعیلن چهار بار متفعلمن شود که اصل بحر جز است و اگر مفاعی را گذاری و از لن آغاز کنی
و بر مفاعی تمام سازی و گوئی لن مفاعی لن مفاعی لن مفاعی لن مفاعی لن مفاعی لن مفاعی لن مفاعی لن
فاعلین شود که اصل بحر رمل است و آنکه میگویند که این سه بحر از یک دایره بیرون می
آید باین معنی است که بیان کرده شد و این بیرون آمدن را فک تفکیک بحر گویند و تفکیک
لغت از هم کشادن است و صوت دایره نیست و این دایره مجتلیه بفتح لام از ازا جهت گویند



۱۵ منسرح بضم میم و سکون نون و فتح سین بے نقطه و حائے بے نقطه ۱۲ منہ رحمۃ اللہ

فائدہ - بر خط دایره نوشتن آنست که در خط دایره هر حرفی که بنیاد کنند بر حرفی مقدم بر آن تمام شود بجلالت آنکه اگر
بر خط غیر دایره نرینند باین وجه مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن ۱۲ منہ رحمۃ اللہ

فائدہ - صورت دایره مختلفه بر این دایره محیط یکدیگر که دوازده گذاشته باشد برابر باشند آسان گردد رسم آن
بر کاتب و فهم آن بر طالب ۱۲ منہ رحمۃ اللہ علیہ

که اختلاب در لغت چیز است بجائے بردن است و ارکان این سه بحر را از بحر دایره
مختلفه گرفته اند مفاعیلن را از بحر طویل مستفعلمن را از بحر بسیط و فاعلان را از بحر مدید و بعضی
گفته اند جلب بسکون لام و فتح او در لغت کثرت و بسیار است و انواع این سه بحر بسیار است
پس باین مناسب این دایره را مجتلیه گفتند و عجم این دایره را موقوفه نامیده اند بجهت آنکه این
رکن را بیکدیگر الفتی و موافقی هست در ترکیب چنانچه گذشت در بیان اجزائے ارکان بحر سرح
مثنی مطوی موقوف مفتعلن فاعلان چهار بار مثالش مؤلف گوید ۵ آنکه دلم صیدا و است
میر شکار نیست دوست نجونم نگار کرده یار نیست تقطیع آنکه دلم مفتعلن صیدا و اس فاعلان
میر شکار مفتعلن ری نیست فاعلان باقی تقطیع بریں قیاس اصل این بحر مستفعلمن مفعولات
است بضم تاء چهار بار اما چون مستفعلمن را طے کنند مفتعلن شود چنانکه گذشت در بحر جز و وقف
در لغت باز ایستادن بود و در اصلاح ساکن کردن حرف متحرک مفهم است و آن رکن را که وقف
در واقع است موقوف گویند چون تائے مفعولات را توقف ساکن سازند و او را بطی بینند از اند
مفعولات شود فاعلان که لفظ مستعمل است بجائے آن بهند و این چهار رکن مطوی است و چهار
رکن مطوی موقوف و این بحر را از ازا جهت منسرح گویند که انسراح در لغت آسانی در فانی است
و چون در ارکان این بحر سبب ما مقدم اند بروند آسان تر گفته می شود و بعضی گفته اند
انسراح در لغت از جامه بیرون آمدن است و این بحر در نقصان ارکان بعد می رسد
که آنچه بر وزن دورکن اوست من نشتری الهاد و بخان که بر وزن مستفعلمن مفعولات است
در اشعار عرب آن را بیت نام می دارند و این نقصان و اقتصار را به بیرون آمدن
از جامه تشبیه کرده اند و این بحر را منسرح گفته منسرح مثنی مطوی مکسوف مفتعلن فاعلان
چهار بار مثالش مؤلف گوید ۵ اے زرخش روشنی خاؤه چشم مرا چشم و چراغ همه
خواجیه هر دو سرا تقطیعش اے زرخش مفتعلن روشنی فاعلان خاؤه چشم مفتعلن می مرا فاعلان
باقی او بریں قیاس فهم کن کسف در لغت پے پاشنه بریدن بود و در اصطلاح انداختن حرف

۱۵ کشف بفتح کاف و سکون سین بے نقطه ۱۲ منہ

۱۵ بفتح جیم و سکون فال بے نقطه و جلم بے نقطه ۱۲ منہ

هفتم متحرک است و آن رکن را که کسف در واقع است مکسوف گویند و چون تلمیذ مفعولات
بکسف و واد و رابط بیند از مفعول بمانند نقل کنند بلفظ باتنوبین که فاعلن است و چون
فاعلن را از مفعولات بگیرند مطوی مکسوف گویند و اینجا چهار رکن مطوی است و چهار رکن مطوی
مکسوف و اگر در حشو مطوی موقوف بود و عرض و ضرب مطوی مکسوف وزن او چنین بود که
مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان و اگر عکس این بود یعنی در حشو مطوی مکسوف باشد و عرض
و ضرب مطوی موقوف وزن او چنین بود که مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلان و از اجتماع چهار
وزن گذشته که غیر وزن اصلی اند بیت ناموزون نشود و منشرح مثنی مطوی مجدوع
مفتعلن فاعلات مفتعلن و و بار مثالش **هـ** من شنیدم که خط بر آب نویسد آیت
خوبی بر آفتاب نویسد و تقطیعش من نشی مفتعلن دم که خطب فاعلات راب نوی مفتعلن
سند فاع و چون واد و مفعولات رابطی بیند از مفعولات بمانند فاعلات که لفظ مستعمل
بجائے آن نهند و جدع در لغت یعنی بریدن است و در اصطلاح انداختن هر دو سبب
خفیف اول ساکن تائے مفعولات بودلات شود فاع بجائے آن نهند و قیاس آن بود
که فعل بسکون عین بجائے آن نهادندی اما چون فعل ثقیل بود و حرف اول میوهان را که
فاد عین ست گرفتند و الف در میان گذاشتند و بجائے لات نهادند تا رعایت خفیف
و حرف میوهان کرده باشند بقدر امکان و آن رکن را که جدع در واقع است مجدوع گویند
و مولانا شمس الدین محمد قیس رازی رحمه الله علیه که مقتدا است درین فن گفته است که این اسم
این زحمت را لائق نیست و اینجا عرض و ضرب مجدوع است و باقی ارکان مطوی
منشرح مثنی مطوی منخو مفتعلن فاعلات مفتعلن فع و و بار مثالش بیت چوں غم
بجراں او نداشت نهایت عاقبت اندوه عشق کرد سرایت تقطیعش چو غم سج مفتعلن
ران فاعلات و اش نهما مفتعلن بیت فع باقی او برین قیاس مهم کنی منخو در اصطلاح انداختن
هر دو سبب و تائے مفعولات بود بمانند فع بجائے آن نهند که در حرف میوهان است و بعضی بجائے
سبب خفیفی که از رکنی باقی ماند فل بضم فانهند چرا که در حرف میوهان است و فل در کلام عرب

هـ غیر نفع ذن و سکون حای بی نقطه در ای بی نقطه ۱۲ منه رحمه الله علیه

بمعنی فلاں می آید دفع مستعمل نیست و آن رکن که منخو در واقع است منخو گویند و منخو در لغت کلبو
بریدن است گو یا ازین رکن مثنی پیش نمانده است بجهت بسیاری انداختن حرف از اینجا عرض
و ضرب منخو است و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و منشرح مثنی مطوی مفتعلن فاعلات
مفتعلن و و بار مثالش بیت شاهجهان با و تا زمانه بود که زکرمش خلق شادمانه بود و تقطیعش
شاهجهان مفتعلن با و تا فاعلات مانمود مفتعلن باقی او برین قیاس فهم کنی اینجا هم ارکان مطوی
اند منشرح مثنی مطوی منقطع مفتعلن فاعلات مفتعلن و و بار مثالش بیت بسکه بکوت
اسیر شد جانم هر گز بگذاری گریخت نتوانم تقطیعش بسکه بمو مفتعلن بیت اسیر فاعلات شد
جانم مفتعلن باقی او برین قیاس فهم کنی قطع و غیر فاعلاتن با اصطلاح آفت که از و تد مجموع
حرف ساکن بیند از و حرف پیش از و ساکن سازند پس چون مستفعلن را قطع کنند مستفعل
شود مفتعلن که لفظ باتنوبین است بجائے آن نهند و چون مفتعلن را از مفتعلن بگیرند منقطع
گویند بحر مضارع مثنی اخر ب مفعول فاعلاتن چهار بار مثالش مؤلف گوید بیت سیفی
گدازاں شد در شهر آن پری رود تار و زبانی دوراں آید بجانب او تقطیع سیفیکه مفعول
ازاں شد فاعلاتن در شهر مفعول آپرید و فاعلاتن میلان طریق تقطیع برین قیاس حل این بحر
مفاعیلین فاعلاتن است چهار بار اما چون مفاعیلین را خرب کنند مفعول شود بضم لام چنانکه گذشت
حد بحر هزج و اینجا چهار رکن اخر ب است و چهار رکن سالم و این بحر از ازاں جهت مضارع گویند که
مضارعت در لغت مشابعت است و این بحر مشابه به بحر منشرح است آنکه جز و دوم این هر دو بحر
مشتمل است بر و تد مفروق چرا که جز و دوم این بحر فاعلاتن است و مشتمل است بر فاع و جز و دوم منشرح
مفعولاتست بضم تا و مشتمل است بر لات و خلیل بن احمد که واضح این فن است گفته است که
این بحر را بواسطه مشابعت منشرح مضارع خواندم و وجه مشابعت آنست که در ارکان

هـ مضارع بضم میم وضاد بالنقطه و کسر او بی نقطه عین بی نقطه ۱۲ منه و فاعل نشوی که فاع که در فاعلاتن بحر
مضارع است و تد مفروق است و عین او را از لام جدای باید داشت چنانکه گذشت ۱۲

هـ قطع در فاعلاتن نیز بهیمن بعینه همین است بعد از انداختن سبب خفیف از آخر و چنانکه گذشت و ازین جهت
است که فعلن ۱۱ از فاعلاتن میگیرند بعضی صلم میگویند و نیز صلم را با اجتماع حروف قطع تعبیر میکنند ۱۲ منه رحمه الله

تجرباتی
در
اصول
ادبیات

هرود بحرا و تاء مقدم اند بر اسباب مضارع مثنی اُخرب مستیع مفعول فاعلاتن مفعول فاعلیان دوبار
 مثالش مؤلف گوید بیت گرا اعتقاد آن مه با ما کم و زیاد است به ما یم مهر ویش مقصد اعتقاد است
 تقطیع گراعت مفعول فاعلاتن فاعلاتن با ما کم مفعول موزیاد است فاعلیان به طریق تقطیع باقی
 بریں قیاس و چون فاعلاتن را تبسیغ کنند فاعلیان شود چنانکه گذشت در بحر مل مضارع
 مثنی اُخرب مکفوف مفعول فاعلاتن فاعیل فاعلاتن دوبار مثالش بیت دل بے رخ تو
 صورت جازا نمی شناسد به جان بے لب تو گوهر کاں را نمی شناسد به تقطیعش دل بے ر
 مفعول نخت صور فاعلاتن تجاران فاعیل مے شناسد فاعلاتن طریق تقطیع باقی بریں قیاس
 و چون فاعلاتن و فاعیل را کف کنند فاعلاتن فاعیل شود بضم آخر هرود و همچنانکه دانستی که
 کف انداختن حرف هفتم ساکن است و اینجا صدر و ابتدا اخر بیت و حشو مکفوف و عروض ضرب
 سالم بحر مضارع مثنی اُخرب مکفوف مقصور مفعول فاعلاتن فاعیل فاعلاتن دوبار مثالش
 مؤلف گوید بیت باز هم هداے آن لب میگوں گرفته است به معلوم می شود که مرا خون گرفته
 است به تقطیعش باز مفعول وای آل فاعلاتن بمیگوں فاعیل رفته است فاعلاتن طریق
 تقطیع باقی بریں قیاس چون فاعلاتن را قصر کنند فاعلاتن شود چنانکه گذشت در بحر مل
 بحر مضارع مثنی اُخرب مکفوف محذوف مفعول فاعلاتن فاعیل فاعلاتن برکن دوبار
 مثالش مؤلف گوید معما باسم حسین بیت سیفی پری وشی که تو دیوانه از و به خمایی
 مسخر تو شود جز و عاگو به تقطیعش سیفی مفعول ری وشیک فاعلاتن دیوان فاعیل
 نئی از و فاعلن طریق تقطیع باقی بریں قیاس چون از فاعلاتن تن را حذف کنند فاعلاتن فاع
 لن بجائی او نهند چنانکه گذشت بحر مضارع مثنی اُخرب مکفوف مقصور مفعول فاعلاتن
 فاعیل فاعلاتن دوبار مثالش گراں طره هست مشک چوں ند
 بوی به دران چهره هست ماه چادر کشید روی به تقطیعش گرا طره فاعیل هست مشک فاعلاتن
 سیفی پری وشی که تو دیوانه از و به خمایی مسخر تو شود جز و عاگو به مترادف پری جن است جن جن تخنیش خطی سیفی به
 تحلیل و حروف کفی باشد رسی باقی ماند و بے معنی در پس چون در پس سی در آند حسین خود ۱۲ میفراریم بیگنا
 ساکن سراج البلاط شاگرد رشید مولوی محمد بخش صاحب مخلص مد ظله تعالی .

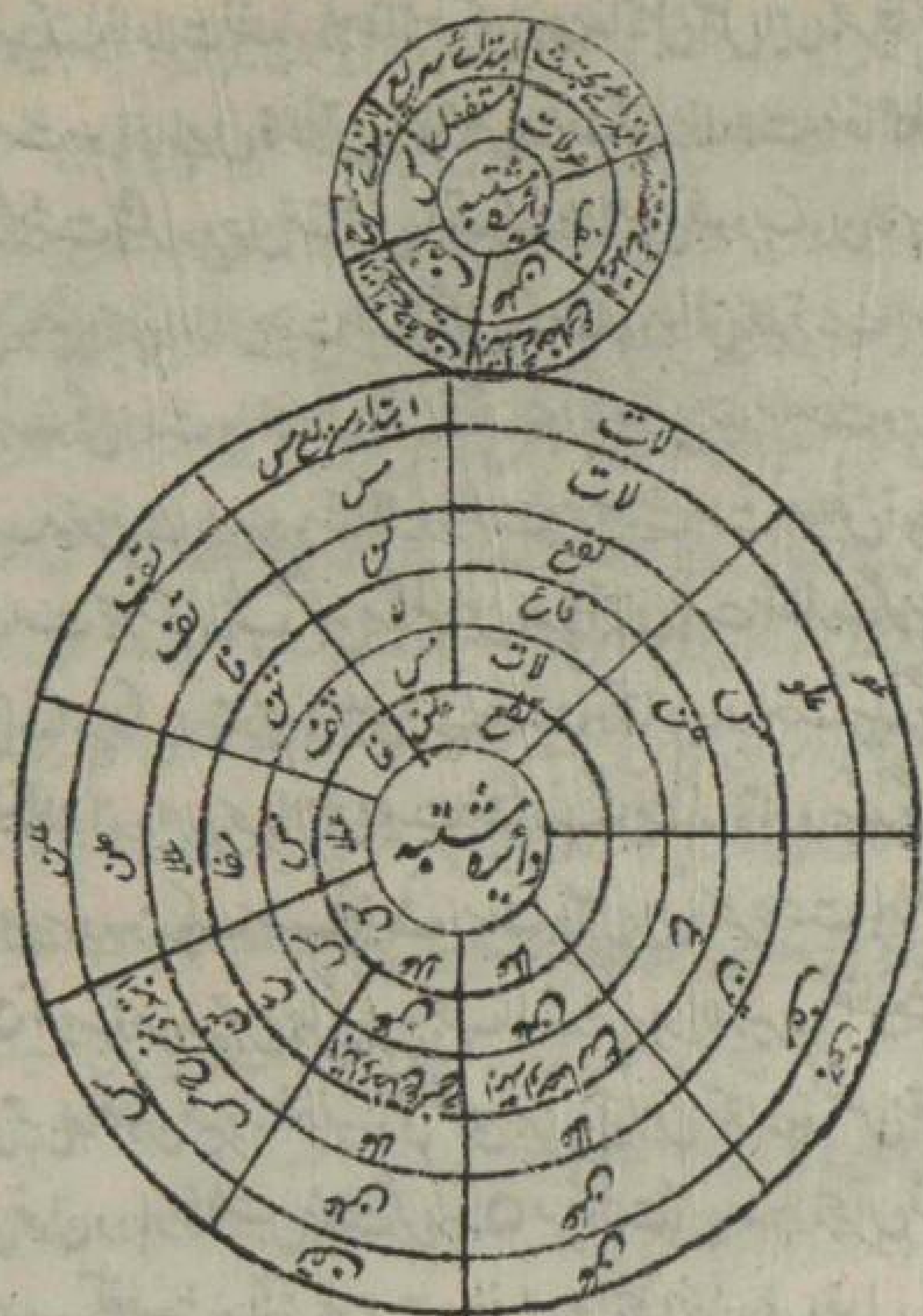
بما چون فاعیل داد بوس فاعلاتن طریق تقطیع باقی بریں قیاس اینجا عروض ضرب مقصور است
 و باقی ارکان مکفوف و اگر عروض و ضرب محذوف باشد وزن او چنین بود فاعیل فاعلاتن
 فاعیل فاعلن مضارع اُخرب مکفوف مفعول فاعلاتن فاعیلن دوبار مثالش
 لے نازنین که ماه منی امشب به رچی بکن چو شاه منی امشب به تقطیعش لے ناز مفعول نیک ماه
 فاعلاتن منی امشب فاعیلن رعیب مفعول کن چو شاه فاعلاتن منی امشب فاعیلن اینجا
 عروض و ضرب سالم است و اگر عروض و ضرب محذوف باشد وزن او چنین بود که مفعول فاعلاتن
 فاعلن چرا که فاعیلن را ضرب کنند فاعلن شود چنانکه گذشت در بحر هزج بحر مقتضب مثنی
 مطوی فاعلاتن مفتعلن چهار بار مثالش بابت چه مے طلبم باده نود جان چه بود به بخت
 چه مے نگرم بنده پیش خاں چه بود به تقطیعش بابت فاعلاتن مے طلبم مفتعلن باده نود فاعلاتن
 حایو و مفتعلن بریں قیاس باقی را فهم کنی اصل این بحر مفعولات مستفعلن است چهار بار
 اما چون مفعولات را طے کنند فاعلاتن شود چنانکه گذشت در بحر مسرح و چون مستفعلن را
 طے کنند مفتعلن شود چنانکه گذشت بنگرا و اینجا هم ارکان مطوی اند و این بحر از این جهت
 گویند که اقضاب در لغت بریدن چیزی است از چیرے و این بحر را از بحر مسرح
 بریده اند و گرفته چرا که الفاظ و ارکان این هرود بحر کیست و اختلاف همین در ترتیب است
 و پس همچنانکه دانستی اصل مسرح مستفعلن مفعولات است چهار بار و بعضی گفته اند که این
 بحر در شعر عرب البته مخدومی آید و مخبر و بیت را گویند که عروض ضرب و بند از ند و جز فتح جیم بسکون
 زائے بانقطه در لغت بریدن است مقتضب مثنی مطوی مقطوع فاعلاتن مفعولن چهار بار
 مثالش وقت را غنیمت و آنقدر که توانی حاصل از حیات لے جاں یکدم
 است تا دانی به تقطیعش وقت را غ فاعلاتن نیت و مفعولن آنقدر که فاعلاتن توانی
 مفعولن به باقی را بریں قیاس فهم کنی چون مستفعلن را قطع کنند مفعولن شود چنانکه گذشت در بحر
 مسرح و اینجا چهار رکن مطوی است و چهار رکن مقطوع بحر مجتنب مثنی مجنون فاعلن فاعلاتن
 چهار بار مثالش زو ورنیت میسر نظر بروی تو مارا به چه دولتست تعالی الله از قد تو قبارا
 بضم میم و سکون قاف و فتح تائی بد و نقطه فوقانی و فتح ضاد بانقطه و بائے بانقطه ۱۲ .

نمود چون قدر و قدری قطع چقدرت گر فعلاتن چه صنوبر فعلاتن کشت سری مفاعیلن بود
 فاعلاتن قدر و قدری مفاعیلن اصل این بحر فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن است
 دوبار اما چون فاعلاتن را خبن کنند فعلاتن شود مستفعلن را خبن کنند مفاعیلن شود
 چنانکه هر دو گذشت بتکرار و این بحر را ازاں جهت جدید گویند که جدید در لغت نواست و این بحر
 از جمله بحر مستحدث است یعنی نو پیدا کرده شده است ازین جهت این بحر را بحر غریب نیز نامید
 اند و میگویند که این بحر را بوزن بحر پیدا کرده است بحر قریب مکفوف مفاعیل
 مفاعیل فاعلاتن دوبار مثلاًش مؤلف گوید **ع** خداوند جهان بخش شاه عادل پشهنشاه
 جواس نخت زاد کامل قطع خداوند مفاعیل جهان بخش مفاعیل شاه عادل فاعلاتن شهنشاه
 مفاعیل جواس نخت مفاعیل زاد کامل فاعلاتن اصل این بحر مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن دوبار
 اما چون مفاعیلن را کف کنند مفاعیل شود و بضم لام چنانکه گذشت بتکرار و اینجا عروض و ضرب سالم
 است و باقی ارکان مکفوف اگر عروض و ضرب مقصور باشد وزن او چنین بود مفاعیل مفاعیل
 فاعلاتن چرا که چون فاعلاتن را قصر کنند فاعلاتن شود چنانکه گذشت بتکرار و اگر عروض و ضرب
 مخدوف باشد وزن او چنین بود مفاعیل مفاعیل فاعلاتن چرا که چون فاعلاتن را حذف کنند
 فاعلاتن شود چنانکه گذشت بتکرار و این بحر را ازاں جهت قریب گویند که قریب در لغت نزدیک
 است و این بحر از جمله بحر مستحدث است و درین نزدیکی پیدا شده است و میگویند که مفاعیلن
 عروضی نیشاپوری که اول کسی که در فارسی تصنیف علم عروض کرده است او است و این بحر را
 پیدا کرده است بعد از آن که خلیل بن احمد وضع بحر کرده بود و بدست سال و بعضی گفته اند
 که ارکان این بحر بارکان بحر هجوع و مضارع قریب و اشت ازاں جهت این بحر را قریب
 گفته قریب اخری مکفوف مفعول مفاعیل فاعلاتن دوبار مثلاًش **ع** تا طبع
 روی برقرار باشد به مراح در شهر یار باشد به تقطیعش تا طبع مفعول روی برقی مفاعیل
 دار باشد فاعلاتن مدح مفعول در می شهر مفاعیل یار باشد فاعلاتن و چون مفاعیلن را
 خرب کنند مفعول شود و چون کف کنند مفاعیل شود و بضم لام هر دو چنانکه گذشت بتکرار
ع بفتح قاف و کسر راء عیبه نقطه و سکون بدو نقطه تختانی رحمة الله علیه

و اینجا صدر و ابتدا اخری است و حشو مکفوف و عروض و ضرب سالم و اگر عروض و ضرب مقصور
 باشد وزن چنین بود که مفعول مفاعیل فاعلاتن و اگر عروض و ضرب مخدوف باشد وزن او چنین
 بود که مفعول مفاعیل فاعلاتن بحر خفیف مخبون فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن دوبار مثلاًش **ع**
ع صبا بومس زن زن دار دراه و زرنجد لب چون شکر او را تقطیعش **ع** صبا بومس زن زن زن
 مفاعیلن در و فاعلاتن در زرنجد فاعلاتن بی چشک مفاعیلن کر او را فاعلاتن اصل این بحر فاعلاتن
 مستفعلن فاعلاتن است دوبار اما چون مستفعلن را خبن کنند مفاعیلن شود فاعلاتن را خبن
 کنند فعلاتن شود چنانکه گذشت هر دو بتکرار و اینجا صدر و ابتدا سالم است و باقی ارکان مخبون
 و اگر صدر و ابتدا نیز مخبون بود وزن او چنین بود که فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن و اگر عروض و ضرب
 فعلیلان بود مخبون مسبق باشد چنانکه گذشت در بحر رمل و مخبث و این بحر را ازاں جهت
 خفیف گویند که سبک ترین بحر است در وزن چرا که در هر رکن او دو سبب خفیف محیط است بوند
 و باین سبب ارکان سبک شده اند و بعضی گفته اند این بحر سبکترین بحر است باین معنی
 که تا هملی دراز که حروف بسیار دارد و در هیچ بحر آوردن آن ممکن نیست درین بحر میتوان
 آورد همچنانکه گفته اند **ع** خواجه عبدالرحمن مادر کتابت **ع** همچو عبد الحمید ابن الحمید است **ع**
 تقطیع خاج عبد فاعلاتن رحن ماستفعلن در کتابت فاعلاتن هیچ عبد فاعلاتن حمید اب
 مفاعیلن نا حمید است فاعلیان خفیف مخبون مقصور فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن دوبار مثلاًش
ع ماه رویا بخون من مشاب **ع** کشتن عاشقان که دید صواب تقطیعش ماه رویا فاعلاتن
 بخون من مفاعیلن مشاب فاعلاتن باقی برین قیاس بیاں چون فاعلاتن را خبن و قصر کنند
 فاعلاتن شود چنانکه گذشت بتکرار خفیف مخبون مخدوف فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن بکسر عین
 دوبار مثلاًش مؤلف گوید **ع** گفتش چیست به تو چاره ماه رفت در قهر و گفت مرگ بلا **ع**
 تقطیعش گفتش چی فاعلاتن بسی تچا مفاعیلن ریمیا فاعلاتن باقی بدین طریق بیاں چون فاعلاتن را
 خبن و حذف کنند فاعلاتن شود بکسر عین چنانکه گذشت بتکرار خفیف مخبون مقصور فاعلاتن
 مفاعیلن فاعلاتن سکون عین دوبار مثلاًش مؤلف گوید **ع** با تو کی درو ماتوا گفتن **ع**
 این سخن را گج اتوا گفتن **ع** تقطیعش با تکی در فاعلاتن و ماتوا مفاعیلن گفتن فاعلاتن باقی بدین

قیاس و چون فاعلاتن را قطع کنند فعلن شود بسکون عین چنانکه گذشت بتکرار خفیف
 مجنون مقطوع مسبق فاعلاتن مفاعیلن فعلان و دوبار مثلش مؤلف گوید معما با سم داؤد
 از طبایع هر آنچه موجود است به آدمی زان میان مقصود است به تقطیعش از طبایع فاعلاتن
 هر آنچه مفاعیلن چو دست فعلن آدمی را فاعلاتن میان مق مفاعیلن صود است فعلان چون فعلن
 مقطوع را تبیین کنند فعلان شود چنانکه گذشت بتکرار فصل در بیان فک بعضی از بحر گذشته
 بدانکه شش بحر که سریع و تسریع و مضارع و مقترض و محبت اند و قتی که مسدس
 الاجزا باشد یعنی هر یک را از آنها شش رکن باشد از یک دایره بیرون می آیند
 چرا که چون مستفعلن مستفعلن مفعولات را که بحر سریع است بر خط دایره نویسی و از مستفعلن دوم
 آغاز کنی و بر مستفعلن اول تمام سازی و گوئی مستفعلن مفعولات مستفعلن بحر تسریع باشد
 و اگر از تفعیلن مستفعلن دوم آغاز کنی او بر مس و تمام سازی گوئی که تفعیلن مفعولات مس تفعیلن مس
 بر وزن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن شود که بحر خفیف است و اگر از علن مستفعلن دوم آغاز کنی
 و بر مستفعلن اول تمام سازی و گوئی که علن مفعولات مستفعلن بر وزن مفاعیلن فاعلاتن
 مفاعیلن شود که بحر مضارع است اگر از مفعولات آغاز کنی و بر مستفعلن دوم تمام سازی
 و گوئی مفعولات مستفعلن مس تفعیلن بحر مقترض باشد و اگر از عولات آغازی و بر مص تمام
 سازی و گوئی عولات مس تفعیلن مس تفعیلن مص بر وزن مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن شود که بحر
 محبت است و ازین بیان ظاهر شد که تفع که در مستفعلن بحر خفیف و بحر محبت است
 عوض لات است و تد مفروق است پس او نیز و تد مفروق باشد و همچنین ظاهر شد
 که فاع در فاعلاتن بحر مضارع است عوض لات است پس او نیز و تد مفروق باشد
 صورت دایره اینست صورت دایره مشتبیه بر سه دایره محیط یکدیگر که شش برابر باشد
 گذاشته شد تا آسان گردد رسم آن بر کاتب و فهم آن بر طالب ۱۲ منته و الله اعلم بالصواب
 همیشه دایره مشتبیه موافق حاشیه

صورت دایره دیگر نیست



و این دایره را مشتبیه گویند بکسر باء از آن جهت که بعضی ارکان بحر را و مشتبیه اند بیکدیگر چرا که
 مستفعلن که در بحر خفیف و بحر محبت است مرکب است از و تد مفروق و دو سبب خفیف و مستفعلن
 که در بحر دیگر است از دو سبب خفیف و تد مجموع و همچنین فاع لاتن که در بحر مضارع است
 مرکب است از و تد مفروق و دو سبب خفیف و فاعلاتن که در غیر است مرکب است از دو سبب خفیف و تد مجموع
 و بعضی این دایره را و تد نامیده اند بجهت آنکه و تد مفروق واقع نیست مگر در همین بحر مثل مکسوف
 مقصور مفاعلات مفاعیل مفاعیل و دوبار مثلش یا غم شده ام در شب و بحر
 زان سبب که نشد روز سخن دور تقطیعش یا غمش فاعلات دام درش مفاعیل ب و بحر

۱۵ بضم میم و سین بالنقطه و کسرات ۱۲ منته رحمة الله

مفاعیل زاسبیک فاعلات نشد روز مفاعیل محن دور مفاعیل اصل این بحر فاعلاتن مفاعیلن
مفاعیلن است دو بار با چوں فاعلاتن و مفاعیلن را کف کنند فاعلات و مفاعیل شود و بفهم آخر
هر دو چنانکه گذشت بتکرار و چون مفاعیل را قصر کنند مفاعیل شود بسکون لام چنانکه گذشت
در بحر هزج و این بحر را از ازا جهت مشاکل گویند که مشابه و موافق بحر قریب است در ارکان
چرا که الفاظ هر دو یکی است و اختلاف با نیست که اینجا فاعلاتن مقدم است و بر هر دو مفاعیل
و در بحر قریب موخر است از هر دو مشاکله در لغت مشابهت است و موافق قریب این بحر نیز از
بحر مستحدث است بحر متقارب ششم سالم این بحر را از ازا جهت متقارب گویند که او تا دو
اسباب نزدیک اند چرا که هر دو تندی را سببی در پی است و تقارب در لغت بیکدیگر نزدیک شدن
است و بعضی گفته اند و این بحر را از ازا جهت متقارب گویند که او تا دو بیکدیگر نزدیک اند
چرا که در میان هر دو و نزدیک سبب خفیف است و اصل این بحر هشت بار فاعیلن است
شانش ۵ اگر سرو من در چمن جا بگیرد و عجب باشد از سرو بالا بگیرد و تقطیعش اگر سر فاعیلن
و من و فاعیلن چمن جا فاعیلن بگیرد و فاعیلن باقی تقطیع بریں قیاس متقارب ششم مقصور فاعیلن
فاعیلن فاعیلن فاعیلن و بارشانش مؤلف گوید ۵ مرا گشت آن مه چه بجزا نمود و زمرگم
خبر بود از نیم بود و تقطیعش مرا گشت فاعیلن تا امر فاعیلن چه بجزا فاعیلن و فاعیلن باقی تقطیع بریں
قیاس چون فاعیلن را قصر کنند یعنی ساکن سبب او را که نون است بیند از ند و حوت متحرک
آن سبب که لام است ساکن سازند فاعیلن شود و اینجا عروض و ضرب مقصور است و باقی ارکان
سالم متقارب ششم مخدوف فاعیلن فاعیلن فاعیلن فعل و بارشانش مؤلف گوید ۵ چو آیم
بکویت مکن عیب من که بے اختیارم دریں آدن و تقطیع چو آیم فاعیلن بکویت فاعیلن مکن عی فاعیلن
بمن فعل باقی تقطیع بریں قیاس چون فاعیلن را حذف کنند یعنی سبب خفیف آخر او را که لن است
بیند از ند فاعیلن فعل بجائے آن نهند که مستعمل است و اینجا عروض و ضرب مخدوف است
و باقی ارکان سالم هر جا که تفادوت نباشد میاں این دو وزن مگر باین که رکن آخر یک
فاعیلن شود در رکن آخر دیگر فعل از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود متقارب

۵ بفهمیم و فتح ناعبد و نقطه فوقانی و قاف و کسر اء بے نقطه و بائے بیک نقطه ۱۲ منه رحمه الله

ششم ششم فاعیلن فاعیلن چار بارشانش ۵ آشوب جانی شوخ جهانی بے اعتقاد و ناصبرانی
تقطیعش آشوب فاعیلن بجای فاعیلن شوخی فاعیلن جهانی فاعیلن باقی تقطیع بریں قیاس ششم در لغت
رخه شدن بود و در اصل ح انداختن فاعیلن است عین همان فاعیلن بجائے آن نهند بخت افتادن
قاف آن رکن را که ششم در واقع است ششم گویند و چون فاعیلن را از فاعیلن بگیرند ششم گویند و
اینجا چار رکن سالم متقارب ششم مقبوض ششم فاعیلن فاعیلن چار بارشانش ۵ گرم
بخوانی درم برانی و دل حزین را بجائے جانی و تقطیع گرمب فاعیلن فاعیلن فاعیلن درمب فاعیلن برانی
فاعیلن باقی تقطیع بریں قیاس چون فاعیلن را قبض کنند یعنی حرف ساکن او را که نون است بیند از ند
فاعیلن همانند ششم اینجا چار رکن مقبوض است و چهار رکن ششم و بعضی مقبوض ششم را برشاند و رکن ناکو
اند چنانکه خواص حضرت اله بخاری رحمه الله علیه فرماید شانش ۵ زبے و چشمش بخون
مردم کشاده تیر و کشیده خنجر و رخ چو ماهیت صباح دولت خط سیاهت شب مخبر و تقطیع
زبے و مقول چشمش فاعیلن بخون فاعیلن مردم فاعیلن کشاده فاعیلن تیر و فاعیلن کشیده فاعیلن خنجر
فاعیلن باقی تقطیع بریں قیاس متقارب ششم سالم فاعیلن شانش بارشانش ۵ زرد و
جدائی چنانم که از زندگانی بجانم و زرد فاعیلن جدائی فاعیلن چنانم فاعیلن کازرن فاعیلن گانی
فاعیلن بجانم فاعیلن و اگر عروض و ضرب مقصور باشد وزن او چنین بود که فاعیلن فاعیلن و اگر
عروض و ضرب این مسدس مخدوف باشد وزن او چنین بود که فاعیلن فاعیلن فعل و کسر
متدارک ششم سالم این بحر را از ازا جهت متدارک گویند که اسباب او دریافته است
او تا دو را و تدارک در لغت دریافتن و پیوستن است و بعضی گفته اند که چون ابو الحسن
افخش این بحر را پیدا کرد و پیوست به بحر بائے که خلیل این احمد پیدا کرده بود او را متدارک
نام کرد و احمد عروضی این بحر را غریب نام کرده است و اصل او فاعیلن است هشت بارشانش
۵ حسن و لطف ترا بنده شد مهر و مده خط و خال ترمشک جبین خاک رده و تقطیع حسن و لطف
فاعیلن فی ترا فاعیلن بنده شد فاعیلن مهر و مده فاعیلن خط و خال ترمشک جبین خاک رده و تقطیع حسن و لطف

۵ بفهمیم و فتح ناعبد و نقطه فوقانی و قاف و کسر اء بے نقطه و کسر اء بے نقطه ۱۲ منه رحمه الله
در متدارک بگویم آن میر و پیمان نظم تا تو بلای و غریب مخدوف و مشفق و مخرج مسامح و شفیق و کفن خیل بائنه بائنه ۱۲

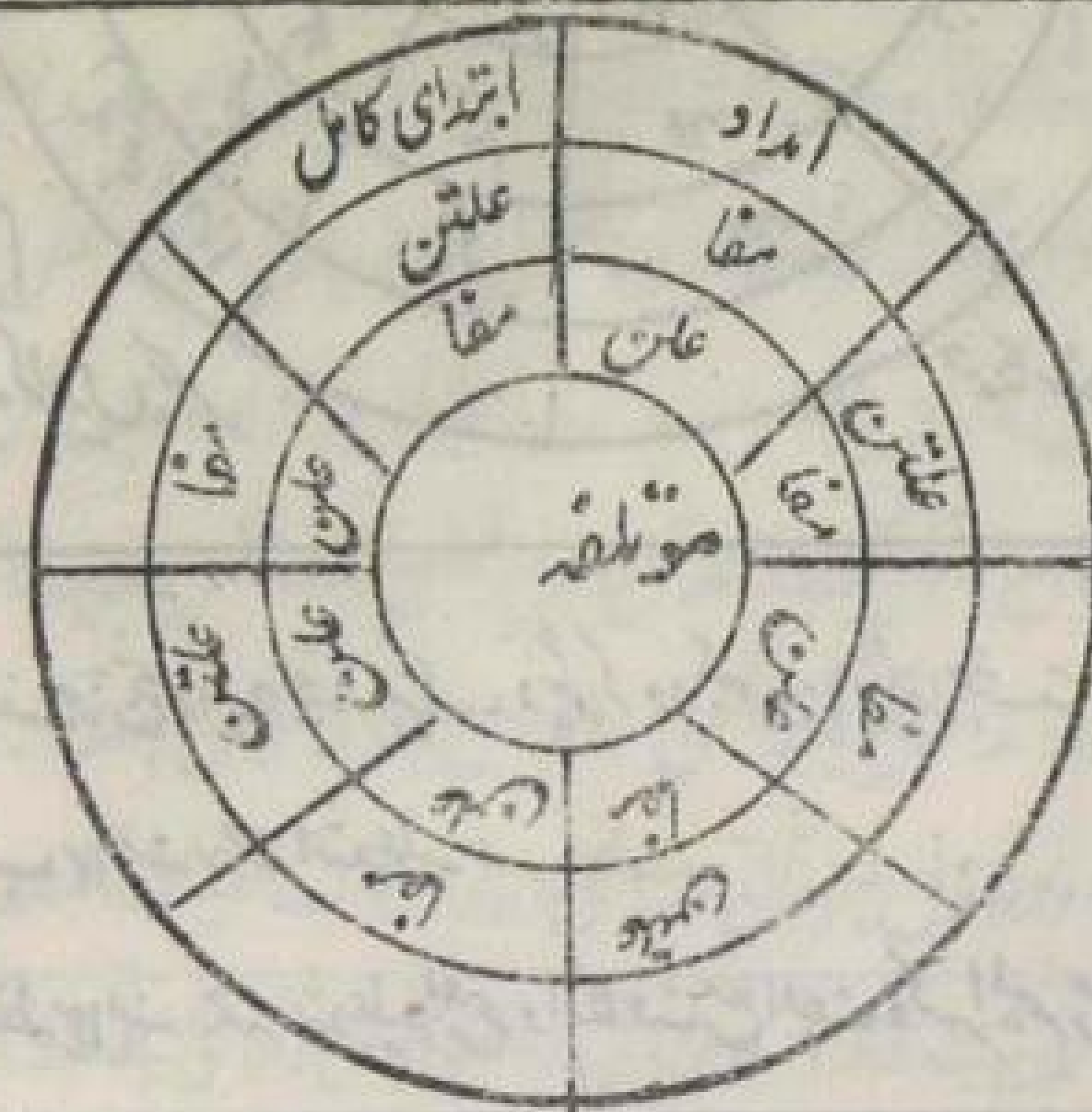
شمن مخبون فعلن بکسر عین هشت بار شانش ۵۰ چو رخت نبود گل باغ ارم ۵۰ چو قدرت نبود
 قد سر و چمن ۵۰ تقطیعش چو رخت فعلن گلبا فعلن ع ارم فعلن باقی زینساں چوں فاعلن را
 ضبن کنسند فعلن بماند بکسر عین چنانکه گذشت در بحر رمل اینجا همه ارکان مخبون اند متدارک
 شمن مقطوع فعلن بسکون هشت بار شانش ۵۰ هر دم پیشیت دارم زاری ۵۰ کز غم تا که
 زارم داری ۵۰ تقطیع هر دم فعلن پیشیت فعلن دارم فعلن زاری فعلن باقی زینساں میسداں
 چوں فاعلن را قطع کنسند یعنی از رتبه مجموع او که علن است حرف ساکن را بیندازند
 که نون است و متحرک پیش از و را که لام است ساکن سازند فاعلن شود فعلن که لفظ
 باتمین است بجائے آن بنهند و اینجا همه ارکان مقطوع اند و این بحر اصوات الناقوس
 نیز گویند و از جابر انصاری رضی الله عنه روایتست که گفت در راه شام با حضرت
 امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه بودم و بر دس می
 گذشتیم ترسائی ناقوس می نواخت چوں آن حضرت آواز ناقوس شنیدند فرمودند
 که ناقوس چنین میگوید و چند بیت در شان فنائے دنیا خواند و اول ابیات اینست
 بیت حقا حقا حقا ۵۰ صد قاصد قاصد قاصد ۵۰ پس معلوم شد که صوت ناقوس مشابه
 متدارک مقطوع است متدارک شمن مخبون مقطوع فاعلن فعلن چهار بار شانش
 بیت سنبل سنبل سنبل بر من مزن ۵۰ لشکر جیش بر خن مزن ۵۰ تقطیع سنبل فاعلن سنبل
 فعلن بر من فاعلن مزن فعلن ۵۰ لشکری فاعلن جیش فصل بر خن فاعلن مزن فعلن
 چوں فاعلن را ضبن و قطع کنسند فعل شود بکسر عین فعل بفتح عین بجائے آن
 بنهند بجعت خفت فتحه و متدارک مسدس اگر سالم الاجزا باشد و زن او فاعلن بود
 شش بار و اگر مخبون الاجزا باشد فعلن شود شش بار و اگر مخبون مقطوع الاجزا
 باشد فعل بود شش بار فصل در بیان فک دو بحر گذشته بدانکه خلیل بن احمد
 بحر متقارب را در یک دایره نهاده است و آن را منفرد نام کرده بجعت آنکه یک
 بحر است و ابو الحسن خفش ازین دایره بحر متدارک را استخراج کرده است بر قیاس
 دایره یا بحر دیگر چرا که چوں چهار فعلن را بر خط دایره نویسی و از فوق آغاز کنی و درین تمام

سازی و گوئی که فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن بحر متقارب باشد یا بحر متدارک و ازین آغاز کنی و بر فو
 تمام سازی و گوئی که فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن بحر متقارب باشد که بحر متدارک صفت دایره اینست



و این دایره را متفقه گویند بکسر فاء از آن جهت که ارکان بحر این دایره متفقه اند یکدیگر باین سنی که هم
 خماسی اند و مرکب از دوازده مجموع و بسبب خفیف و بعضی این دایره مشبه نامیده اند بحر طویل
 سالم این بحر را از انجحت طویل گویند که طویل در لغت دوازده را گویند و این بحر بانه شعر
 عربست چرا که در یک بیت از چهل و هشت حرفست و بیسج بحر دیگر بدین درجه میرسد
 و بیانش اینست که خلیل ابن احمد هر یک ازین یازده بحر را که بهر ج در فل و در جزد و
 منسرح و مضارع و مقضب و محبت و تسریع و خفیف و وافر و کامل است بر شش رکن
 سباعی وضع کرده است که چهل و دو حرف باشد و بحر متقارب بر هشت رکن خماسی
 وضع کرده است که چهل حرف باشد و اگر چه بحر مدید و بحر بسیط را نیز بر چهار
 ۵۰ صوت دایره متفقه بر چهار دایره محیط بیکدیگر هشت بخش برابر باشد که تا آسمان باشد بر کاتبه فیهم بره البتة
 ۵۰ بفتح تائی بے نقطه و کسره و او سکون یا ثی بد نقطه تحتانی ۱۲ منه رحمة الله علیه
 ۵۰ این بحر یا ثی نامیده و عرب همه مستعمل اند و آن یک کن افروده شمن کرده اند که آنکه طویل و غیر شمن مستعمل است ۱۲ منه
 ۵۰ بفتح ییم و کسره و ال بے نقطه سکون یلے یا نقطه تحتانی است ۱۲ منه رحمة الله علیه

شتمل است بر پنج متحرک و دو فور بضم واو و ضم فاد و لغت بسیار است و اصل این بحر
مفاعلتن است هشت بار مثالش بیت چه شد صنما که سوئے کسے پشتم رضا نمے نگری *
زرسم جفائی گذری طریقی و فانی سپری * چشد صنما مفاعلتن کسی مفاعلتن پشتم
رضا مفاعلتن نمی نگری مفاعلتن همبیر قیاس باقی دان بحر کامل مثنی سالم و این بحر را
ازان جهت کامل گویند که همچنانکه در دایره وضع کرده اند تمام آمده است و کمال در لغت
تمامی است و بعضی گفته اند که چون حرکات این بحر بسیار بوده و در اکمال گفته اند چه که
یک بیت تمام او شتمل است بر چهل متحرک و اگر چه اصل بحر و فریز شتمل است بر چهل
متحرک اما این تمام مستعمل نیست و بعضی گفته اند که این بحر را ازان جهت کامل گویند
که ضرب او بر دو وجه می آید و ضرب بیج بحر دیگر این مقدار نیست و اصل این
بحر متفاعلتن است هشت بار مثالش بیت نه دیش زرسم جفائی بغلط به سوئے
و فارود * نه و فای او بد و صد جفا زول جفا کش مارود * تقطیع نه دیش زرسم متفاعلتن
مجا فائی متفاعلتن بغلط بسو متفاعلتن بو فارود متفاعلتن همبیر قیاس کن و دیگر فصل
در بیان فک دو بحر گذشته بدانکه بحر وافر و بحر کامل از یک دایره بیرون می آیند
چرا که چون چهار مفاعلتن را بر خط دایره نویسی و از مفا آغاز کنی و بر علت تمام سازی و گوئی
مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن وزن بحر وافر شود و اگر از علت آغاز کنی و بر مفا تمام سازی گوئی
که علت مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن چهار متفاعلتن شود که بحر کامل است مصوت زده



اینست و این دایره را موتاف گویند بکسر لام ازان جهت که ارکان بحر این دایره را هم الفت
و مناسبت است باین معنی که همه سباعی از ترکیب از دو مجموع و فاصله صغری یعنی این
دایره را متفقه نامیده اند و معنی ایتلاف و اتفاق بهم نزدیک است و معلوم باشد که این
پنج دایره که درین رساله آورده شد و دایره است که خلیل ابن احمد وضع آن کرده است
و نام نهاده و یازده بحر اصل استخراج کرده اما دایره اول بجهت است که بر شش رکن نهاده
است بجهت آنکه بحر این دایره مستدس الاجزاء وضع کرده است همچنانکه گذشت در وجه
تسمیه بحر طویل فصل در بیان رباعی بدانکه وزن رباعی که آزاد و سستی و ترانه
نیز گویند از بحر هزج بیرون می آید و از آنجسم پیدا کرده اند و بر بست چهار فرع
آورده و مجموع این بست و چهار وزن ازده لفظ مرکبست یک مفاعیلن سالم که هزج سالم
از تکرار آن حاصل می شود چنانکه گذشت دوم مفعول اخرج چنانکه دانستی که چون مفاعیلن
خرب کنند مفعول شود بضم لام سوم مفاعیلن مقبوض چنانکه دانستی که چون مفاعیلن را
قبض کنند مفاعیلن بماند پس از مفاعیلن مفعول مکفوف چنانکه دانستی که چون مفاعیلن را
کف کنند مفاعیلن بماند بضم لام پنجم مفعول اهتم و اهتم در اصطلاح اجتماع حذف و قصر است
در مفاعیلن چون بحذف لن از مفاعیلن بیفتد و بقصر یا بیفتد و ساکن شود و مفاعیلن بماند
فعل بجائے آن نهند بجهت افتادن لام و آن رکن را که اهتم در واقع است اهتم گویند
و اهتم در لغت و ندان پیش شکستن است و چون فعل را از مفاعیلن بگیرند اهتم گویند
ششم فعل محبوب و حبیب در لغت خهی کردن است و در اصطلاح انداختن هر دو سبب
مفاعیلن است مفاعیلن فعل بجائے آن نهند بجهت افتادن عیلن و لام و آن رکن را که
حب در واقع است محبوب گویند و چون فعل را از مفاعیلن بگیرند محبوب گویند
هفتم فاعل ازل و زل در لغت سبب گواشتی زان و نصف پایا زانست و در اصطلاح
صورت و نقطه چهار دایره محیط یکدیگر که شش بخش اند باشد گذشته شد تا آسان گردد رسم آن بر کاتب فهم بر
۱۰ بفتح با و سکون تار به نقطه فوقانی و نیم ۱۱ منه ۱۲ بضم جیم و تشدید با و یک نقطه ۱۳ منه رجمه الله علیه
۱۴ بفتح راء با نقطه اول ۱۵ منه *

